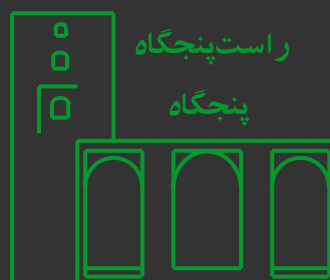


رساله‌ای دربارهٔ

اقتصادِ نه-جنگ-نه-صلح

محمد مهدی بیابانی خامنه



Если прогресс — цель, то для кого мы работаем? кто этот Молох, который, по мере приближения к нему тружеников, вместо награды пятится и, в утешение изнуренным и обреченным на гибель толпам, которые ему кричат: «Morituri te salutant», только и умеет ответить горькой насмешкой, что после их смерти будет прекрасно на земле? Неужели и вы обрекаете современных людей на жалкую участь кариатид, поддерживающих террасу, на которой когда-нибудь другие будут танцевать... или на то, чтоб быть несчастными работниками, которые, по колено в грязи, тащат барку с таинственным руном и с смиренной надписью «Прогресс в будущем» на флаге?

- С того берега, I, Герцен

پنجگاه، بخش انتشارات بنیاد راست پنجگاه می باشد.
آثار پنجگاه تحت پروانه CC BY-NC-ND 4.0 منتشر می گردند؛ باز نشر آنها، با ذکر منبع، بدون قصد تجاری و بدون دخل و تصرف در آنها، بلامانع است.

برای مشاهده آثار دیگر، مراجعه شود به:

Rastpanjgah.org/panjgah

ارتباط با نویسنده و ارسال نقد و نظر و پیشنهاد:

Rastpanjgah.org/creators/77

اعلامیه راست پنجگاه را بخوانید:

Rastpanjgah.org/declaration

پیشگفتار

جنگ اسفند پیامد ضروری سه انقلاب ما بود. اکثر ما منتظر بودیم این بار تکلیف یکسره شود. مردمی که در خیابانها فریاد انتقام سر می‌داده‌اند فتیش جنگ نداشته‌اند، آنها نیز همانند ما از وضعیت تعلیق ناخشنود بوده‌اند. برخی راه برونرفت را بذل و نذر حقوق ملت ایران معرفی می‌کنند، و چنین وامی‌نمایند که مسئلهٔ قدرتهای امپریال با یک ابرقدرت در حال ظهور با این را تعطیل کن و آن را بده و یک مشت قول و قرار تحویل بگیر حل می‌شود! و مرگ بر مصدق زنده باد فروغی! می‌شد اینها را جدی گرفت، فقط حیف که ابزار ارتزاق و محل اخذ دکترهاشان اجازه نمی‌دهد.

آنچه ما در می‌زیئیم اذهان متفکر را به حیرت و انمی‌دارد. مهم مملکتی راه استقلال در پیش گرفته، ندارد قدرت‌اش با اهمیت‌اش همزمان تناسب در خور را، به مغاک نه-جنگ-نه-صلح می‌افتد. بدین معنا پس ما همواره در وضعیت نه-جنگ-نه-صلح بوده‌ایم. به همین اندازه و مناسبت اما در چاره‌اندیشی بوده‌ایم؟ اینجا می‌شود بین حل مسئله و انحلال آن تمییز قائل شد. طبیعی‌ست آنان که چیزی زائد و از مدافعه می‌دانند استقلال ملی را، کلاً منحل کنند مسئله را با گفتن اینکه استقلال با توسعه جور در نمی‌آید و اول باید به هر چه در خانه هست چوب حراج زد تا بعد ببینیم چه می‌شود. اما آن دیگران چه کرده‌اند؟

بقول معروف، ما به سهم خود زورمان را زدیم کوهمان این موش بدبخت و مردنی را زایید. اگر کوه‌های دیگر چیز جالب‌تری تحویل می‌دادند، دستکم یک صدایی در می‌آوردند خوش می‌شد دلمان به اینکه آنها هم در زمین ما و با ما هستند، ما خیلی خوشحال می‌شدیم که خود را به زحمت و مضحکه نیندازیم. ولی طی این سالهای اخیر، هر روزی که گذشت، به من تذکر داد که عصر خاصی ست عصر ما و اقتضائات خاصی دارد که توفیر ناجوری می‌دارد متأسفانه با این انتظارات — عصری که در آن دکتر اقتصاد می‌فرماید دولت حقوق نیروی نظامی را قطع کند تا جنگ تمام شود! عصری که *συμπάθεια* شدیدی می‌دارند دولت حاکم و جریانهای به کرسی نشاندۀش با متجاوز در آن، دولتی که در میانهٔ جنگ وجودی دست به شوک‌درمانی می‌زند! عصری که درش نیروهای انقلابی که در مقام نیروهای رهایی‌بخش جاافتاده‌اند در مغز پوکیدهٔ برخی توده‌ها، با مرتکبان هولوکاست غزه و نسل‌کشی در لبنان، با جماعتی که در مناطق مسکونی بمب دومرحله‌ای می‌زنند و در لامرد بمب جدید می‌آزمایند، با *لبیرال‌های* بشردوستی که از زور حسادت به قعر دریا می‌فرستند با علم به نامسلح‌بودن آن نخستین ناو و ملوانان ایرانی را سرتاسر کرهٔ خاک را چرخیده، آری با قبیلهٔ اپستین

همکلام و هم‌سرنوشت شده است نیرویی که از رهایی توده‌ها و سلب مالکیت و ستمدیدگی زنان دم‌می‌زند، و نه در بهبود اوضاع که در برهوت تمدنی، در تورم و بیکاری و کمبود آب و برق پایگاه دارد زیست باکتری‌گون این مدعیان انقلاب — از فعال دانشجویی‌اش گرفته تا چپ میرزابنویس‌اش در جراید دیاسپورا، و از همین فقره گرفته تا کسانی که نصف موجودات نر روی زمین عموی ایشان‌اند. من در این میان، نه با این انگلان تمدنی در حالیکه نسبتی داشتم نه به امداد غیبی و امام غائب و حاضر دلخوش بودم، مجبور بودم راه خویش را بروم — راهی که گفته بودم در مقدمهٔ اولین اثرم هم که جز این هم اگر دیگری راه بروم می‌خواستم نمی‌توانستم، ولو با سرعت لاکپشت برابر سرعتی بدانم به پیش خواهم رفت و مانند چوپانی در دشت لوت جز قلم خود و چند کتاب از اعصار دور هیچ همدمی و همدلی نداشته باشم، و نسبت من با هیبت آن راه، نسبت آن چوپان با عظمت آن دشت باشد. در این راه، هرچه گذشت تنها تر یافتم خود را، و آنچه‌ها آرزو داشتم بر کاغذ آید بر منی که استوه و اندیشناک در برهوت این عصر تنها ایستاده بودم مانند غول ابوالهول زل می‌زد، و من بیش از آن کوچک می‌یافتم خود را که به دل بجران‌های این تمدن زخم. باینحال اگر ممکن می‌بود یا قرار می‌بود جز این راهی روم، من هم آنچه را عرضه کنم که خریدار دست‌به‌نقد می‌دارد، ارواح اسلافم و تنهایی‌ام امروز تنها مخاطبانم نمی‌بودند، عوضاً چیزی لیکن از کفم می‌رفت که فردا مایهٔ مباحثات من می‌بود — اینکه سخنان من مخاطب بیابند نه مخاطبان من سخنان مرا بسازند. از روز افشاندن نخستین اثر تاکنون بر همین نط کار کرده‌ام، و ننگ خود می‌دانم اگر جز این می‌کردم. اما در این ضمن، این دلگرمی را داشته و هرگز تردیدی نداشته‌ام که اگر یک سطر در خور نوشته باشم دیر یا زود از راه خواهد رسید همو که به انتظارش این سطور نشسته‌اند، و چه می‌باید کردن با آنها او بخوبی می‌داند. قدما گفته‌اند به بیمار می‌دهند دارو را نه به آن که در سلامت است: ما هم سر آن نداریم بهر تحسین و تشویق این عصر، که در نفس خود صرفاً ولد بخاوز تمدنی‌ست ولا غیر، سخن سردهیم. مخاطب ما کسی‌ست که در مختصات و در امتداد تاریخ این تمدن می‌زید. چنین کسی تشنهٔ سخنانی چون آن ماست ولو نتوانیم سیرایش کنیم؛ و ای دریغا که بیش از دو سه نکته ندارم چیزی که نثارش کنم. خوانندهٔ گرامی من اگر در نگردد در چه زمانه‌ای به کاغذ می‌آیند این سطور مرحمتی فزون‌تر بر من خواهد داشت، زیرا، چه بهر تبریئهٔ کمکاری و نقصان آثار خود بگویم چه با هر انگیزتار دیگری، شکی در این امر نیست که فردای مملکت معلوم نباشد، اینکه آیا دوباره کودتا خواهد شد یا نه، آیا با وقوع جنگ و علم به مردن در جوانی فوری‌تر کاری وجود می‌دارد یا نه، مهم‌تر از همه، یک ماه بعد اگر باشد آخرین روز زندگی چیزی مناسب‌تر این شرایط آیا نوشتن می‌توان یا نه، و الی‌آخر، آری آنکه جملاتی کاری می‌نماید نوشتن — مخاطب فوری هم بویژه نداشته باشد چنانچه آن. باز هم

افزون بر این، این تیک تاک ساعت که هر ثانیه اش بانگ می زند مبادا به روزی افتد انتشار این اثر که قضیه نوشدارو بعد مرگ سهراب رخ دهد... این نکته ها را در نظر گیرد تقاضا دارم مخاطب من، و در تکمیل این آثار، که با مطلقاً اجتماعی و فوری موضوعی به تحریر درآمده اند، با نقد و نظرات خویش بیار اندم. اگر نوشتن مقاله ای یا کتابی scientific یا ساختن resume قصد می بود بس بهتر راه هایی پیش رویم وجود می داشت — سواد آنها را هم هر چند نمی دارم و باز به مسیر خود ناگزیر به برگشتن ام. از این گذشته، برای خیر عمومی افشانه می شوند این سطور و سه چیز را پاداش خود می پندارم: اینکه به بهتر شدن این آثار کمک کردم خواننده گرامی، بعد اینکه مطلبی درخور اگر دید به کارش گیرد و نهایتاً به گوش افراد بیشتری رساندشان.

اکنون می رسیم به کلام آخر — آنچه بر آن داشت مان بر آتش فشانی چنین قدم زنیم از ما مهتران حالانکه جرئت نزدیک شدن بهش را نداشتند یا نخواستند چنین کردن. ما عادت کرده ایم اکثراً از زبان اقتصاددانان و استادانمان در دانشگاه ها بشنویم (و مراقب باشیم تعریفی جز این ندهیم) «اقتصاد علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود است». اما خب، تو گویی استادان ما تعریف خودشان را هم فراموشیده اند. اگر دانش اقتصاد، اگر روش های مطالعه اقتصاد، قرار نیست در کشورهایی همانند ایران و روسیه بدرجاء بخورد پس کجا قرار است این رشته معنا یابد؟ چون ایالت های پنجاه و یکم از قبیل همین کشور — شرکت های اطراف ما را (که این دکترهای اقتصاد/لگوی توسعه می دانندشان) به علم تخصیص منابع محدود به نیازهای نامحدود حاجتی نیست. اگر فرمول «بدیم بره» برهان اول و آخر بود دیگر این دکترهای مشعشع شما بدرجاء کدام کوزه می خور دای استادان و اقتصاددانان و روشنفکران عالی رتبه من؟

این گونه تقاضا دارم در همین چارچوب مواجه شود خواننده من با این اثر. درواقع ممکن است این برخی را از جا به در کند؛ شاید یک دکتر اقتصاد با خود بگوید چه گستاخی ست این که به سراغ هیولی رود یک جوجه/نشجو که کاهنان این معبد جز «بدیم بره» و استغاثه و لاس زدن با این دیو جگرخوار دیگر آیه ای نازل نکرده اند. اما خب بدون فروتنی و با قدردانی این را می گویم که من امتیازی عظیم می دارم ای خواننده عزیز؛ و آن اینکه من برای حقیقت و جوینده آن می نویسم و جز این هم قصدی نیست مرا. من برای حقیقت و جوینده آن می نویسم نه برای این مدرک و آن دانشگاه و آن یکی ژورنال علمی و پسند توده ها و روشنفکران — امری که مسلماً، ذره ای چشمداشت بدان همی داشتم نه به موضوعی این چنین سراغ می رفتم و نه چنانکه سابقاً گفتم مخاطب به سراغ گوینده این سخنان بیاید منتظر می ماندم — باینحال ممکن است در این اندک نیز که اکنون نوشته ام دست من

لغزیده باشد، ممکن است جایی دچار سطحی اندیشی شده باشم و بیست سال بعد متوجه شوم یا هرگز نشوم، یا بیش از آن محتمل است جز تکرار مکررات نگزارده باشم، آنچه با اطمینان اما می توانم گفتن این است که با راسخ عزمی و با هر چه در توشه داشته ام نوشته ام — شاید زیاده کوچک و ناچیز بوده باشد، اما خب، همه آن کاری بوده که اکنون می توانستم انجام دادن. اگر این کمکی نکرده باشد، بویژه اگر دندان گیر دکترها نشده باشد این، بسیار خب، حرفی ندارم جز اینکه: دعوت می کنم بیایند بهترش را بنویسند.

تهران، مردادماه ۱۴۰۵

فهرست

اصلی مسئله اقتصادی دوره نه-جنگ-نه-صلح و چند راهکار تودستی

فصل ۱: توزیعی خاص مخارج خانوارها اصلی مسئله دوره نه-جنگ-صلح است.

فصل ۲: تحریک تولید از سمت گسارندگان

فصل ۳: تحریک تولید از سمت زهندگان

فصل ۴: ریزش ارزش پول ملی در نه-جنگ-نه-صلح دوره و پیامدهای آن در تولید و آراست

فصل ۵: درباب وفور کالا و قحطی قدرت خرید

فصل ۶: گردش سریع نیروکار همچون یک عامل مهم تابآوری

فصل ۷: درباب مسئله مرابا بانکها خلق پول

فصل ۸: جمع بندی و چند پیشنهاد

فصل ۹: سخن آخر

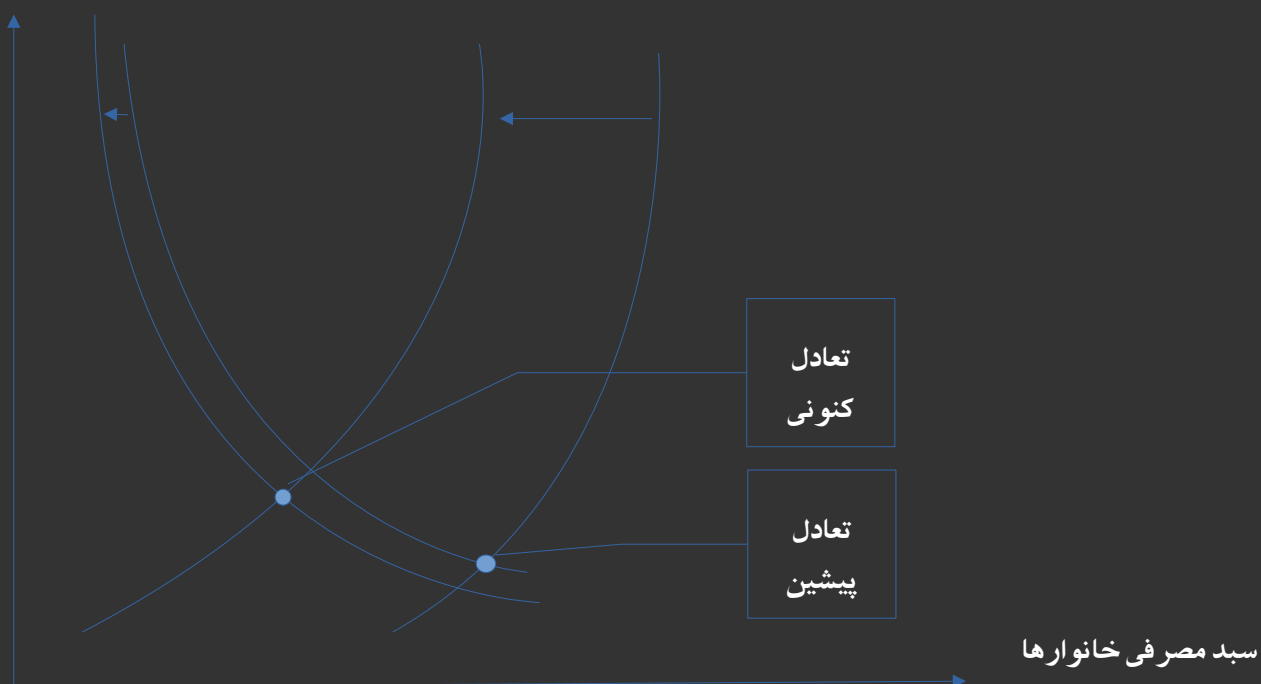
ضمیمه: ایران بمثابة یک ابر قدرت

اصلی مسئله اقتصادی دورهٔ نه-جنگ-نه-صلح و چند
راهکار تودستی

فصل ۱: توزیعی خاص مخارج خانوارها اصلی مسئله دوره نه-جنگ-نه-صلح است.

پیش از هر چیز دیدن می‌باید چیست مشکل ما با اقتصاد نه-جنگ-نه-صلح. دقیقاً بنگریم، همانا دگرش توزیع مخارج خانوارهاست آن، که این خود از این رهگذر صنایع تولیدی را از پای می‌اندازد. با خریدن دلار و سکه و طلا و غیره به تنش‌های سیاسی توده‌های مردم واکنش می‌دهند. ارزش تومان می‌ریزد و مواد وارداتی گران می‌شود. از طرفی، با ریزش میزان پس‌انباشت^۱ کم می‌شود سرمایه‌گذاری توان تولید فرومی‌کاهد. لذا به یک رکود تورمی ما اندر می‌افتیم. آری خواننده عزیز، این است فلک‌الافلاک نه-جنگ-نه-صلح!

سطح عمومی قیمت‌ها



آنچه اکنون به بوته پرسش و سنجش انداخته طرح‌افکنی می‌کنیم برایش عبارت است از اینکه:
چگونه رستن می‌توان از این رکود تورمی؟

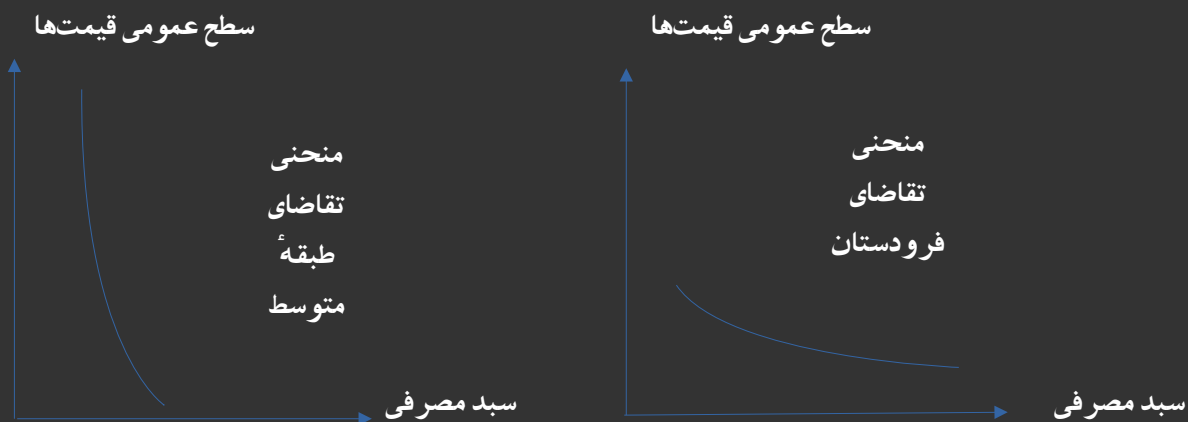
فصل ۲: تخریک تولید از سمت گسارندگان

پس آنچه اکنون می‌خواهیم گزاردن یافتن است راهی را بهر افزودن بر تولید. در واقع چنانچه توانیم به سمت راست هل دادن منحنی تقاضا را بالأخره اندکی دگرانده‌ایم سطح تولید را. پس نخست ببینیم کل تقاضای جامعه ایران چندوچون است.

من به چهار طبقه تقسیم می‌کنم جامعه ایران را: ۱. طبقه فرادست ۲. طبقه متوسط ۳. طبقه فرودست ۴. طبقه تهی‌دست.

دو طبقه نخست را یک‌کاسه می‌توان کردن از حیثی که ما اکنون بررسی‌دن می‌خواهیم، و دو طبقه بعدی را نیز همچنین. ازین‌پس بنابراین از دو طبقه من سخن می‌گوییم: ۱. طبقه متوسط ۲. طبقه فرودست.

گفتیم اصلی مسئله دوره نه-جنگ-نه-صلح توزیع خاصی از مخارج خانوار است، یعنی عوض آنکه بیشتر لباس خرنند یا کافه روند یا مسافرت کنند دلار و سکه و طلا و تتر و غیره و ذلک می‌خرند. اما چه کسی چنین می‌کند؟ او دلار و سکه و تتر خرنده مسلماً مازاد مصرف می‌دارد چنانچه از شکمش نمی‌زند، و به‌هر حال یارای پس‌انداخت هست او را. از طرفی، فرودستان را می‌داریم که آشکارا نقصان مصرف می‌دارند — سالهاست یعنی لباس نو نخریده‌اند، برنج پلاستیکی می‌خورند، کتاب کالای لوکس است برایشان. اکنون می‌پرسم: به دگرش سطح قیمت‌ها چیست حساسیت این دو طبقه؟ طبقه نخست عجیب واکنشی نمی‌دهد به دگرش سطح قیمت‌ها چرا که کالایی ضروری‌ست مایحتاج برایش. گران شدن شیر چه احساسی می‌انبوید^۲ اندر وجود یک ساکن و نک؟ او به‌هر حال شیر موردنیازش را می‌گسارد. اما چه می‌کند همین گران‌تر شدن با یک بازنشسته دولتی ساکن میدان راه‌آهن؟ بسادگی از سفره وی برون می‌افتد شیر. لذا حساسیت قیمتی طبقه فرودست نسبت به مایحتاج بسیار بیشتر است از آن طبقه متوسط.



اکنون سؤالی دیگر می‌پرسم. دو نفر روبه‌روی من هستند، یک کارگر پیمانی گاز و یک مغازه‌دار در خیابان جمهوری. می‌پرسم: اگر ۵۰٪ افزایش بر درآمد این دو، این پول جدید کجا می‌رود؟ مسلماً به دلار و سکه و طلا و تتر و بیت‌کوین می‌رود اولی حالانکه دومی شاید یک کفش برای فرزندش یا یک بسته نان کارخانه‌ای بخرد.

پس داریم:

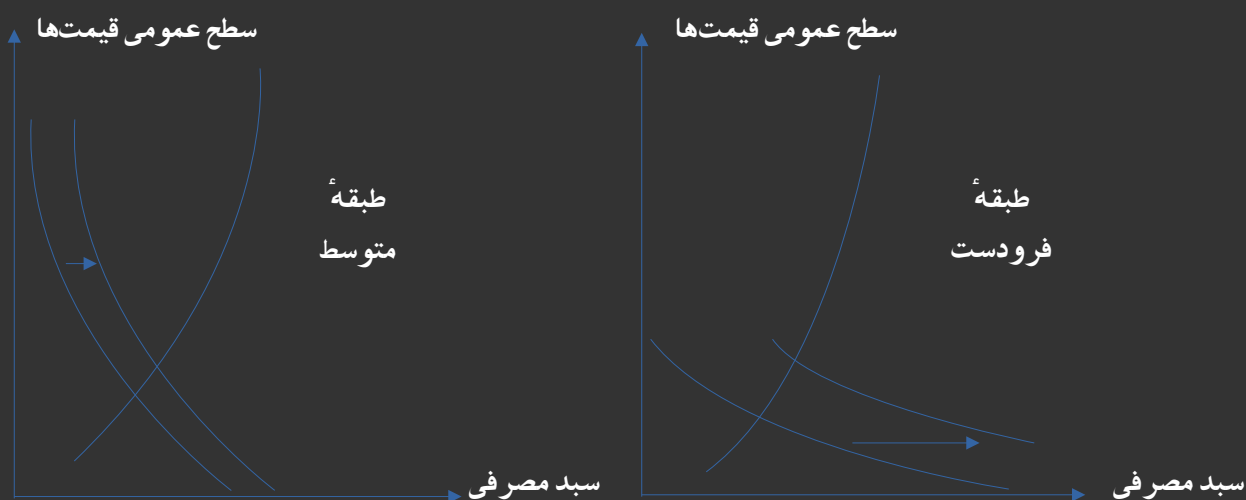
$$\begin{array}{ccc} \text{قیمتی} & & \text{قیمتی} \\ \varepsilon & \gg & \varepsilon \\ \text{فرودست} & & \text{متوسط} \end{array}$$

و نیز:

$$\begin{array}{ccc} \text{درآمدی} & & \text{درآمدی} \\ \varepsilon & \gg & \varepsilon \\ \text{فرودست} & & \text{متوسط} \end{array}$$

چنانچه بدین‌سان من بخواهم افزودن بر مر بهر مایحتاج سطح کل تقاضای جامعه^۳ و درواقع بهر آنچه صنایع ما می‌زنند، آن طبقه بیشترین سهم را در این انتقال به راست دارند همانا طبقه فرودست خواهد بود.

۳ این ساختار به‌کرات در این اثر، به قصد بسته‌بندی عبارات، بکار رفته است. مر بهر مایحتاج سطح کل تقاضای جامعه = سطح کل تقاضای جامعه بهر مایحتاج.



اما در نه-جنگ-نه-صلح اقتصاد چنانکه زموده‌ایم در این نمودارها نیز بسیار کم است توانایی یا انگیختگی بنگاه‌ها به دگرش سطح قیمت‌ها بهر دگرش سطح زهین. بدین‌سان افزودن بر تقاضای فرودستان بیشتر بر سطح قیمت‌ها می‌افزاید تا بر سطح زهین، و چه‌بسا با خود بگویند مردم این تحریک تولید به تورمش نمی‌ارزید؛ و این می‌شود قوز بالا قوز. پس اکنون بر ماست دیدن چگونه توانیم انتقال به راست دادن منحنی عرضه را نیز. اما هنوز یک کار باقی مانده پیش از آن که باید انجام دهیم— چگونه افزودن بر تقاضای مایحتاج.

من دو پیشنهاد طرح می‌کنم لیکن آنان که دستی بر آتش می‌دارند و از نزدیک‌آشناترند با امورات دولت خود جرح و تعدیل می‌توانند.

انتقال بار مالیات. یک جوان کارگر را بپنگارید نه نان‌آور خانواده است وی بل برای خودش کار می‌کند. از طرفی پدر همان جوان را بپنگارید کارگر بازنشسته دولتی‌ست با ۳۰ میلیون تومان مستمری و نان‌ده خانواده. چه می‌کند اولی با درآمدش و چه می‌کند دومی با درآمدش؟ اولی ۱۰ الی ۱۵ میلیون تومان را خرج کنان ۵ الی ۱۰ میلیون تومان را دلار می‌خرد؛ پدر وی ۳۰ میلیون تومان را تا ۳۰ ماه خرج نان لواش و گوجه و سیب‌زمینی و مارگارین و برنج تایلندی کرده، از ۳۱م به پس‌اندازش از دوران کارمندی دست می‌برد. چیست میل نهایی به مصرف در هر یک از این دو؟ پس داریم:

$$\begin{array}{cc} \text{ما یحتاج} & \text{ما یحتاج} \\ MPC & \gg MPC \\ \text{فرو دست} & \text{متوسط} \end{array}$$

از طرفی، رابطه مشهور زیر را داریم:

$$\frac{\Delta E}{\Delta T} = - \frac{MPC}{1 - MPC}$$

کدامیک به کاهش مالیات شدیدتر واکنشی نشان می‌دهد؟

حال بخوبی بنگریم. چنانچه از دومی به اولی انتقال دهم من بار مالیات را، یعنی فرضاً ۱۰۰ میلیون تومان بکاهم از مالیات طبقه فرو دست ۱۰۰ میلیون تومان افزایش بر آن طبقه متوسط، آیا کم می‌شود مخارج کل یا زیاد می‌شود؟ مسلماً زیاد می‌شود. لذا این از پیشنهاد اول.

کاستن از ارزش اضافی. سابقاً نوشته‌ام من در باب ارزش اضافی در یک اثر مجزا و فقط کلیاتی را اینجا تکرار می‌کنم. خواننده علاقه‌مند حتماً بدان اثر رجعت کند. ارزش اضافی مازاد ارزش زهیناگ^۴ کارگر از سر دستمزد است، یعنی مابه‌التفاوت ارزشی ست که کارگر می‌دهد به بنگاه از آنقدری که می‌گیرد! یعنی

$$E \stackrel{\text{def}}{=} p \cdot \frac{\partial \varphi}{\partial x_1} - \omega_1$$

وجود ارزش اضافی یعنی خریدن نمی‌تواند آنچه را خود زهیده‌ست کارگر ابا دستمزد خویش. چنانکه آنجا نمایانده‌ام، کمترین میزان انحصار یعنی وجود ارزش اضافی! وجود ارزش اضافی یعنی آرش کمتر. چگونه کاستن می‌توان از ارزش اضافی؟ یا با کاستن از شدت انحصار (که مقدور نیست فعلاً برای ما) یا با اتحادیه‌های کارگری. بر سر دستمزد چانه‌زنی می‌کنند اتحادیه‌ها و با بالا و پایین بردن دستمزد شدت استثمار را می‌دگرانند. البته، چنانکه آنجا تذکار داده‌ام، نه الزاماً بمعنای استثمار کمتر است دستمزد بیشتر — بل به چند و چون منحنی مر به محصول بنگاه تقاضا در نگرستن می‌باید.^۵ اینهم از پیشنهاد دوم.^۶

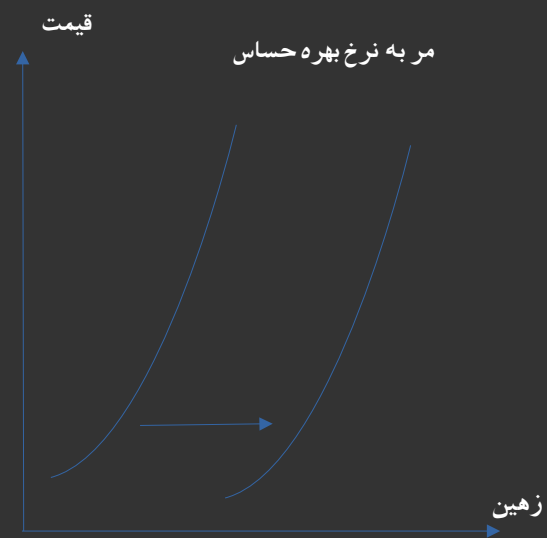
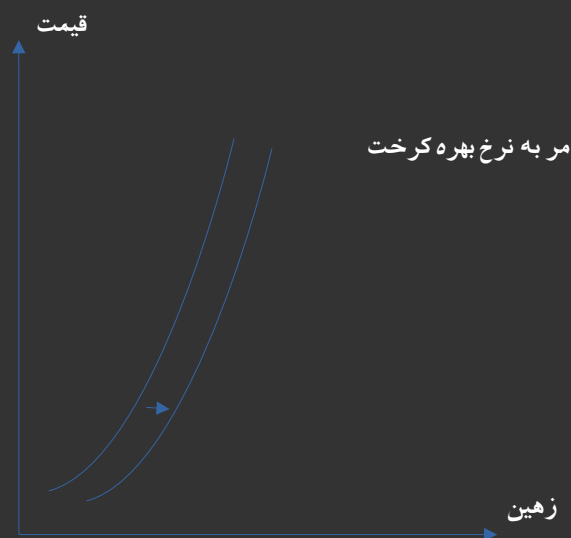
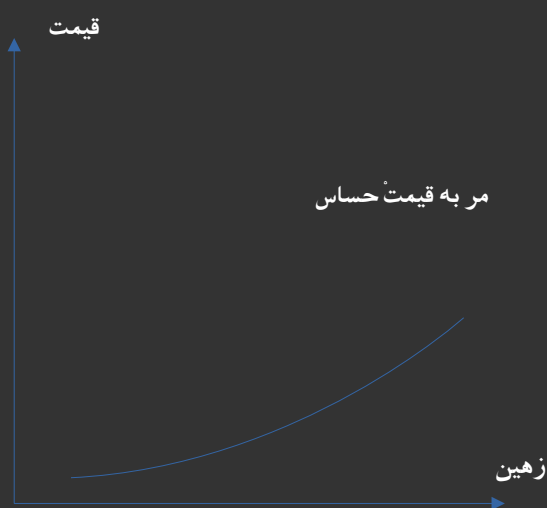
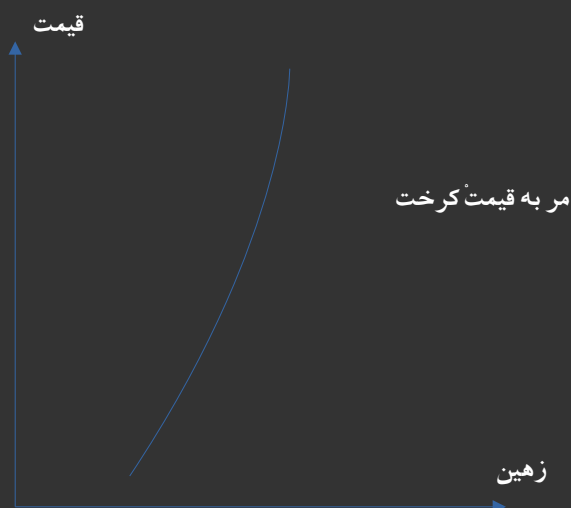
۴ «تولید نهایی»

۵ خواننده علاقمند بسنجد بادر باره ارزش اضافی، بخش ۳.

۶ ما از سنخ حزب توده یا فرزندان نیستیم که در میانه نهضت ملی و ضد استعماری ادعای انقلابی‌گری و علم جنگ طبقاتی بلند کنیم — چون مخصوصاً از انگیزه‌های ایشان نیز به دوریم. در این واقعیت شکی نیست که کارگران ایران در بوته بی‌رحمانه‌ای استثمارند، بالینحال در این هم شکی نیست، اگر از اهل مر نور خورشید را بینندگان باشیم، که در حین نهضت ملی و ضد استعماری، که به بسیج عمومی اقشار و طبقات احتیاج است، آتش جنگ طبقاتی افروختن کاریست بس خیانت‌بار. این صرفاً یک پیشنهاد است: هدفش بسیار مهم اما ابزارش محل بحث می‌تواند بودن. از طرفی بورژوازی ملی هم می‌دانیم در ایران مابه‌ازای مضحکی دارد عمدتاً (مراجعه شود به مصاحبه «چراز» با میلاد منشی‌پور). همانطور که گفتیم، این پیشنهاد است و اهل فن در اطرافش جرح و تعدیل می‌توانند. اگر مسئله‌ای امنیتی‌ست تشکیلیابی در برهه کنونی، دستکم به کارزارهای افزایش دستمزد کارگران پاسخ مثبت می‌تواند دادن حاکمیت (رجوع شود به «پویش دستمزد شرافتمندانه ۱۴۰۴» مثلاً).

فصل ۳: تحریک تولید از سمت زهندگان

اکنون می‌رسیم به منحنی عرضه. در قسمت تقاضا طبقه‌ای را یافتیم بیشترین حساسیت را دارنده نسبت به دگرش قیمت و دگرش درآمد. اینک می‌یابیم صنعتی را بیشترین حساسیت را دارنده نسبت به دگرش قیمت و دگرش نرخ بهره. در واقع قیمت برای بنگاه همان است که قیمت برای گسارنده و درآمد برای گسارنده همان که نرخ بهره برای بنگاه.



با منحنی هزینه‌نگاگ^۷ می‌دارد می‌دانیم تنگاتنگ‌ترین رابطه را منحنی عرضه یک بنگاه. منحنی هزینه‌نگاگ اما چه می‌گوید؟ آن می‌گوید چقدر است هزینه تولید هر واحد محصول: مثلاً $MC(y = 4)$ می‌گوید چقدر است هزینه تولید واحد چهارم محصول. پس مر به تولید بیش‌حساس هزینه‌نگاگ از بنگاهی پرهزینه خبر می‌دهد: از درون بازار گر بدان بنگریم به‌کمرختی افزودن بر سطح تولید تواننده بنگاهی می‌بینیم — چنین بنگاهی یعنی ۱۰٪ بیفزاید قیمت ۱٪ افزودن می‌تواند بر سطح تولید. برعکس، مر به تولید کم‌حساس هزینه‌نگاگ از بنگاهی تیز و چالاک نوید می‌دهد، بنگاهی که از درون بازار بدان بنگریم به‌چالاک‌ی افزودن می‌تواند بر سطح تولید می‌بینیم: چنینی بنگاه با ۵٪ فزایش قیمت ۳٪ می‌گذارد بر سطح تولید — به‌آرامی زیرا رشد می‌کند مر هزینه تولید هر واحد محصولش. اما چه بنگاهی چنین است؟ بهر پاسخ دقیق دادن به دانه دانه بنگاه‌ها سرزدن می‌باییم — اما به‌طور کلی، در اولیه گام‌های تولید هزینه‌نگاگ تقریباً هر بنگاهی کم‌کشش‌تر است از آن گام‌های بعدی آن: نتیجه می‌آید پس نوبنگاه‌ها^۸ استند پاسخ این سؤال.

فلذا آنی که مر به قیمت کمرخت‌ترین هزینه‌نگاگ را می‌دارد همانا نوبنگاه است. این نکته آنجا مهم می‌افتد که با فزایش تقاضا یعنی با سیل تقاضایی که اینک فرودستان گسیل می‌دارند نوبنگاه‌ها اند همانان که این تحریک تولید را لیبیک گفته با چالاک‌ی بر سطح تولید می‌افزایند، حالانکه قاطبه صنایع عظیم با فزایش ۱۰٪ قیمت مثلاً ۰.۲٪ می‌افزایند سطح تولید را، چراکه هزینه تولید بیش‌تر است برایشان از مر ناشی از تولید بیش‌تر درآمد — بدین‌سان صرفه نمی‌دارد برایشان با رشد ۱۰ درصدی قیمت بیش از این بیفزایند بر تولید.

* * *

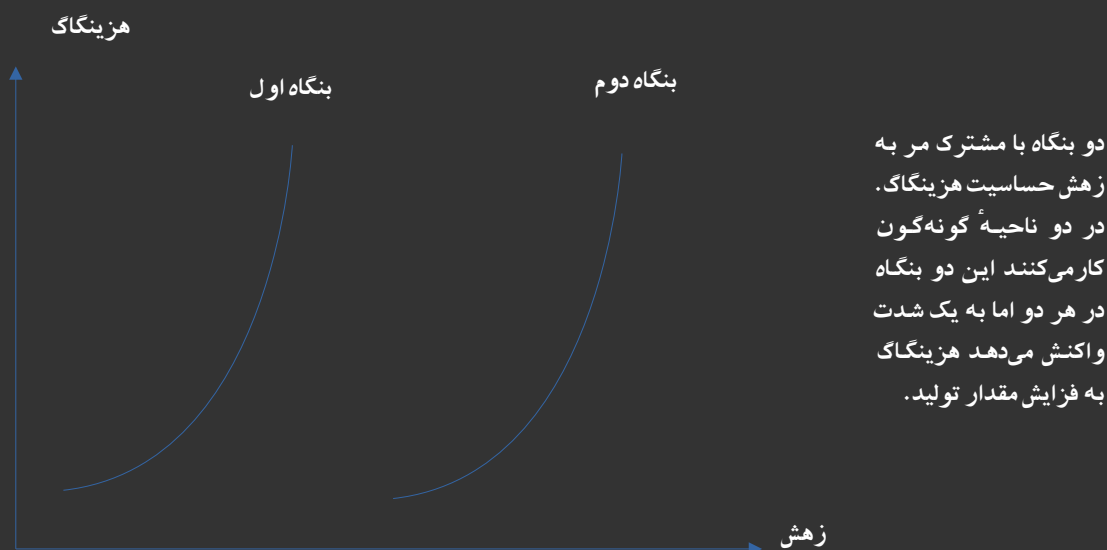
این نکته که گفتیم یک وجه ماجراست: آن دیگر وجه عبارت از این است که کدام صنعت انگیخته است حتی بی‌تحولی در سمت تقاضا بر تولید خود بیفزاید. روشن است که اینجا نه دیگر فقط بحث ساخت تولیدی بنگاه بلکه انگیختارهای آن و به‌طور کلی علاقه آن بنگاه به گسترش است.

اینک لازم می‌افتد برر سیدن که چه می‌شود در هر سطح از قیمت می‌افزاید بنگاهی بر زهش خود. هر یک از منحنیهای زیر متعلق به بنگاه خودش است. تنگاتنگ‌ترین رابطه را می‌دارد منحنی عرضه با

^۷ هزینه نهایی

^۸ معادل startup. مراد ما در اینجا حیث زمان نیست، یعنی نوبنگاه نیست لزوماً بنگاهی که تازه از تأسیس‌اش گذشته بلکه بنگاهی ست هنوز در اولیه مقیاس‌های زهش.

منحنی هزینه‌نگاه می‌دانیم، بنابراین منحنیهای عرضه را رسم نکرده بلکه مستقیماً سراغ ترسیم منحنی هزینه‌نگاه‌ها رفته‌ایم.



از چه سان این گونه می‌شود؟ فرق این دو تابع هزینه‌نگاه در چیست؟

$$MC_1 = \varphi(Q)$$

$$MC_2 = \varphi(Q - k)$$

چنین می‌آید:

$$TC_1 = \Phi(Q) + FC$$

$$TC_2 = \Phi(Q - k) + FC$$

دقت داریم ازیراک یکی ست مر به زهش بخش حساس هر دو تابع بر هزینه^۹ها نیز برابر می‌بایند بودن.

تابع Φ نیز در واقع همان در هزینه است. حال کم می‌کنم از دومی اولی را:

$$TC_2 - TC_1 = VC(Q - k) - VC(Q)$$

اختلاف اینها در چیست؟ $VC(Q - k)$ یعنی با همان در هزینه بیشتر زهیدن. اما چگونه ممکن است

چنین چیزی بی تغییری در صورت تابع تولید یعنی در مر به تولید حساسیت هزینه‌نگاه، مگر از رهگذر به کارگیری عامل بیشتر تولید ضمن کاهش قیمت آن؟ چنانچه بکاها قیمت عامل تولید و بنگاه عامل بیشتری خریدن تواند بطوریکه ثابت مانده باشد در هزینه، این همان پدیدهٔ مورد نظر ما خواهد بود.

مالیات نیز مر از تولید بنگاه در صدیست که دولت از آن خود می‌کند؛ یعنی اولاً رشد خطی می‌دارد، ثانیاً با هزینه یک‌کاسه می‌توانش کردن زیرا مر از درآمد کسر شونده چیزیست، و ثالثاً جزء در هزینه می‌باید بودن. فلذا تأثیر تخفیف مالیاتی نیز همانند ارتقای فناوری چیزیست. بنابراین:

۱. درینجا نیز می‌شود ترند انتقال بار مالیات را زدن، هرچند پیچیده‌تر است موضوع نسبت به آن گسارنده و حساب کتاب می‌باید و همچنین اولویت‌بندی بر سر تعویض کدام کالا با کدام کالا.

۲. چنانچه افزودن نمی‌خواهد دولت بر مالیات عظیم بنگاه‌ها، باز گرچه، فرضاً یک خودروسازی، برغم هزینه‌هایش و هنگفت سودهایی که می‌افزود^{۱۰}، اساسی کالایی هم چه بسا نهد بلکه از دسته شکم‌سیرانه کالاها زهد، آری در این مورد هم آنچه مسلم است اینکه به جنگ تخلفات مالیاتی می‌باید رفتن دولت؛ و اگر خود یا قوه قضائیه، که تو گویی چنگ و دندان را فقط به کارگران نشان دادن می‌تواند و حداکثر مدارا را با بورژوازی فاسد و اماراتی و دزد کمپرادوری می‌نماید، آری اگر نه دولت و نه قوه قضائیه یارای این کار را نمی‌دارند بهترین کار و ترند احتمالاً ورود هرچه بیشتر رسانه‌ها به این حوزه و حداکثر شفاف‌سازی سازمانهای امور مالیاتی و بورس و امثالهم است.^{۱۱} رسانه‌ای ساختن و درواقع افشاگری حربه‌ایست بس مؤثر و ضدفساد. روشن است که چنانچه دولتیون و جمیع سیاسیون خوش نمی‌دارند این ترند را، احتمالاً بدان خاطر که پای خود نیز گیر است وسط معرکه، آنوقت روی سخنم نه با اینها بلکه با رسانه‌ای فعالانیست که عمری دم از جامعه مدنی و مبارزه اجتماعی و غیره و ذلک زده، اینک مایلم اعلام کنم بدیشان که الان بهترین وقت است: این گوی و این میدان — اگر دغدغه ریشه‌کندن فساد و نه لاس زدن با آن را دارید.

۳. مطلب بعدی عبارت است از ارتقای زیرساخت. مثلاً راه‌آهن را بینگارید. اگر از راه‌های دریایی به‌صرفه‌تر باشد بینگاریم ریلی راه‌ها چنانکه می‌گویند، این یعنی همان تولید با قیمت کمتر یا به دیگر بیان یعنی با همان هزینه تولید بیشتر. حمل‌ونقل شاید بهترین مثال از این بحث باشد به‌طور کلی.

۴. در همین فصل گفتیم چنانچه عاملی بیشتر تولید با قیمت کمتر به کار گیره شود چنانکه ثابت ماند در هزینه نتیجه‌اش عبارت است از تولید بیشتر در هر سطح از قیمت. حال در جایی مانند سیستان و بلوچستان، که زیاد است مر به بنگاه‌ها نسبت نیروکار، قیمت نیروکار نسبتاً پایین است؛ لذا در یک قیمت قطعی مر در سیستان و بلوچستان یک بنگاه بسیار بیشتر خواهد زهد تا همان بنگاه در مثلاً اصفهان. روشن است که نیروکار ساده را می‌گوییم یعنی کار یدی و ساده — فرضاً باغداری و کارهای گلخانه‌ای، که رایج هم است در آنجا. در این مواقع و از این صنایع حمایت ویژه می‌باید کردن.

۱۰ الفخت، الفز: تحصیل، بدست‌آوری، obtain.

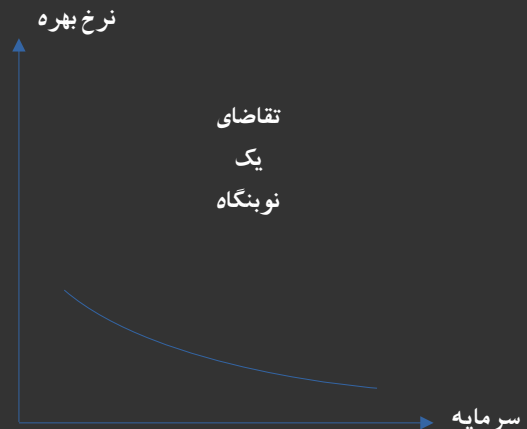
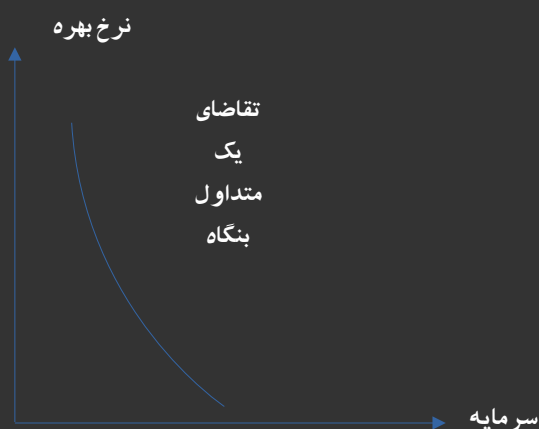
۱۱ بسنجد خواننده با ضمیمه بخش ۳.

* * *

پس از روشن کردن بحث پیشین اینک به سراغ بحث سرمایه‌گذاری می‌رویم. در واقع، اغلب (و ما می‌انگاریم همیشه) بنگاهی به چالاکی افزودن بر سطح تولید می‌تواند بی‌تحولی در تقاضا (یعنی به گسترش تولید خود علاقه دارد) که بخوبی سرمایه‌خر باشد. پس بگذار بپرسیم نخست که کدام صنعت بیشترین مر به نرخ بهره حساسیت را می‌دارد.

در نه-جنگ-نه-صلح دوره مر خود را در معرض حملات یا در معرض ریزش تقاضا بیننده بنگاه‌ها کم‌کاهش تقاضای سرمایه می‌دارند. آیا چنین نمی‌نماید که بازهم از آن نوبنگاه‌هاست پرکشش‌ترین تقاضا؟

نوبنگاه‌ها بسیار زیاد و کیچ‌اند، کوچک‌اند، هنوز شور کارآفرینی دارند صاحبان‌شان، و خود اغلب بسیار کم ارزش نظامی یا سیاسی دارند. گیرم حمله به هزاران نوبنگاه دشوارتر است از حمله به یک بنگاه فولاد، و گیرم اهمیت نظامی یا سیاسی یک کارخانه تولیدات سوسیس و کالباس و گن بسیار کمتر است از آن یک پالایشگاه، و گیرم کارخانه‌های آلومینیوم از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کنند و لکن هزاران کافه و کتابفروشی در ایران موجود است.



اما دقیق‌تر شویم. مطابق با الگوی نئوکلاسیکی سرمایه‌گذاری، چنین است تابع آن:

$$I = \varphi \left(MPK - \left(\frac{P_k}{P} \right) (r + \delta) \right) + \delta K$$

اکنون بنگریم. آنچه کم است در ایران نه نیروکار بلکه سرمایه است: دو سه جوان مهندس را بپنگارید دوست یکدیگر، تازه فارغ‌التحصیل از فلان دانشگاه با محبوب رشته خود که لبالب نیاکنده‌اند لینکدین خود را از اپلای به هر فرنگی دانشگاه و شرکتی؛ چه به ذهن می‌آید؟ نوبنگاه‌های ایرانی با کمبود سرمایه و بی‌پولی و وسایل ضیقی و بدردخوردن مواجه‌اند، از باهوش‌ترین اذهان حالانکه بهره‌مندند. بدین معنا زهیناگ سرمایه (MPK) بسیار بالاست، ولیک نه چنین است الزاماً در مورد یک بنگاه عظیم. از طرفی، آنچه وی به زهیدن‌اش دست می‌برد نه یک چیز عجیب و غریب و خاص و یک گران و لاکچری چیزیست به احتمال بالا^{۱۲}: بدین سان قیمت نسبی محصول ایشان ($\frac{P_k}{P}$) پایین می‌باید بودن — در مورد عظیم بنگاه حالانکه الزامی نیست چنین باشد. نسبت به نرخ بهره (r)، انگیزختگی بنگاه را اگر بینگاریم بیان کند حساسیت بنگاه، چنانکه گفتیم پیش از این هم به علل مذکور، بسیار انگیزخته‌تر است یک شرکت توسعه نرم‌افزار تا یک شرکت خودروسازی. سرآخر از حیث استهلاک (δ) نیز متفاوت است نوبنگاه از عظیم بنگاه — فرضاً کیفیات به‌کارگیری سرمایه در یک کارگاه گلخانه‌ای متفاوت است از در بنگاه لوازم خانگی.

* * *

دیدیم اکنون که چشمگیر تفاوت‌هایی می‌دارد چپستی نوبنگاه‌ها با آن عظیم بنگاه‌ها. به‌ویژه آنچه بیش‌مهم بود برای ما، اینکه خصلت سرمایه‌خوری در نوبنگاه‌ها بسیار قوی‌تر است از در عظیم بنگاه‌ها. اما چه فایده می‌دارد این به‌خودی‌خود اگر چنانکه گفتیم در فصل ۱ هم خبری نباشد از پس‌انباشت؟ پاره‌ای از اصلی مسئله ما همین بود درواقع که در نه-جنگ-نه-صلح دوره به دلار و طلا و تتر و بیت‌کوین می‌رود پولی که پیش از آن به بانک و بورس و تعاونی‌ها و اینها می‌رفت. لازم است بنابراین که اینک به چندوچون پس‌انباشت پرداختن.

پس‌انباشت یعنی مر در معرض سرمایه شدن پس‌انداخت؛ پس‌انداخت یعنی هر پولی که خرج نشده به کناری می‌رود.

۱۲ تولید محصولات گران قیمت امکانات وسیعی می‌نیازد و نیز چشم‌اندازی مطمئن به آینده؛ در شرایط تورمی و رکودی معمولاً به سراغ این نوع محصولات نمی‌رود کسی. نوبنگاه‌ها بنابراین محصولات ساده‌ای می‌زهند معمولاً.

$$C \equiv C_0 + MPC \cdot (Y - T)$$

$$S \equiv (1 - MPC)(Y - T) \equiv s \cdot (Y - T)$$

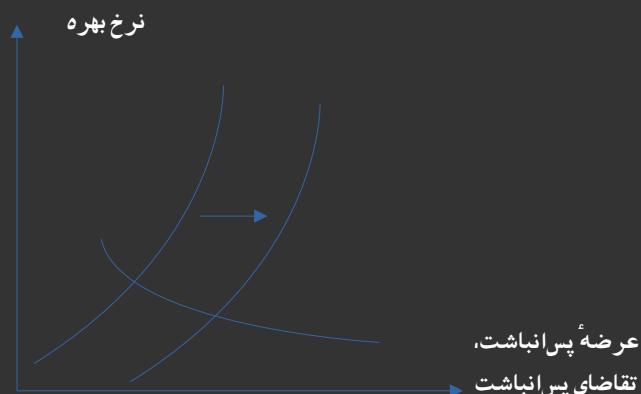
حال چون مر سابقاً گویه مطالب را به خاطر آوریم، پول پس‌انباشت همان پولی ست که اینک به طلا و سکه و دلار و غیره می‌رود در نه-جنگ-نه-صلح دوره. عیان می‌افتد از همینجا که در این حوزه به کلی چشم پوشیدن می‌باید از طبقهٔ فرودست — همانکس که طلا و سکه نمی‌خرد زیرا چیزی هم مازاد در بساط نمی‌دارد که پس‌انبارد. لذا متوسط طبقه است یگانه کسی که پس‌انباشتن می‌یارد.

اما ناگوار نکته‌ای هست اینجا: نظر به پیشنهاد اول در فصل ۲، افزون‌بر آنکه کم‌پس‌می‌انباشت طبقهٔ متوسط اینک فزون‌تر مالیاتی نیز پرداختن می‌باید؛ با درآمد هم کاری نمی‌توان کردن: نتیجه آنکه، هیچ نیست آنچه می‌افزاید بر پس‌انباشت طبقهٔ متوسط مگر فزایش مر به پس‌انداخت میل (S)، به دقیق‌تر بیان، مقصد پس‌انداخت است آنچه ما را اینجا هم می‌گردد.

اکنون بنگریم. چگونه در گماره می‌گردد مقصد پس‌انداخت؟ نرخ بانکی بهره را با نرخهای دلاری و طلایی و تتری و غیره‌ای بهره می‌سجد طبقهٔ متوسط. حال سؤال این است: آیا ممکن است مر بر نرخ بانکی بهره افزودن؟ شاید — ما لیکن کاری نمی‌داریم باهاش — اما به یقین کاستن می‌توان از نرخهای دلاری و طلایی بهره.

طلای داخلی دو چیز را تابع است می‌انگاریم: انس جهانی طلا، و دلار. به بالا احتمال، چنانکه بسیاری طلابزان و دلان و سیگنال‌فروشان اعلام کرده‌اند دوران سودهای نجومی انس جهانی طلا به سر رسیده است. مسئلهٔ دلار است اما مسئلهٔ اصلی. نه در این فصل بلکه در فصل بعدی که مختص این مبحث است پرداخته‌ایم به این مسئله. پس مطالب آنجا را پیش‌می‌انگاریم. فلذا، با تثبیت نرخ دلار، که امری ست آشکارا ممکن به زعم ما، نرخ دلاری بهره به شدت سرکوبه می‌گردد. مر نرخ دلاری بهره را سرکوفتن نرخ طلایی بهره را نیز سر می‌کوبد. نتیجه آنکه، عظیم پولی به بازارهای داخلی برگشت خواهد. بدین‌سان مسئلهٔ پس‌انباشت حل می‌گردد تا حد خیلی زیادی.

نرخ بانکی بهره را نیفزودن بهتر است گمان می‌کنم، بل بر نرخهای دلاری و طلایی بهره متمرکز می‌باید شدن:



با مر نرخ دلاری بهره را سرکوفتن
قسم هرچه بیشتری از پس‌انداخت
به پس‌انباشت می‌ترادیسد.
پس‌انباشتی که به دست نوبنگاه‌ها
افتد، به علت پرکشی تقاضاشان،
خیلی بیشتر بر سرمایه‌گذاری
می‌افزاید تا بر نرخ بهره.

۱. حال تقاضا می‌دارم خواننده خود قضاوت کند در این باره. گفتیم بهر به درآمدن از رکود بر تقاضا افزودن می‌باید، اما همچنین نشان دادیم بی دگرگونی در سمت تولید نه تنها مشکلی حل نمی‌کند این حرکت که خود یک بدبختی تازه می‌گردد.^{۱۳} بعد گفتیم اما رشد تولید هم خود به پس‌انباشت می‌نیازد، و پس‌انباشت نیز به تثبیت نرخ دلاری بهره — آیا از پس این نکات نتیجه نمی‌آید که تثبیت نرخ دلار مفتاح‌المفاتیح تمام سیاستهای رونق‌زا در ایران است؟

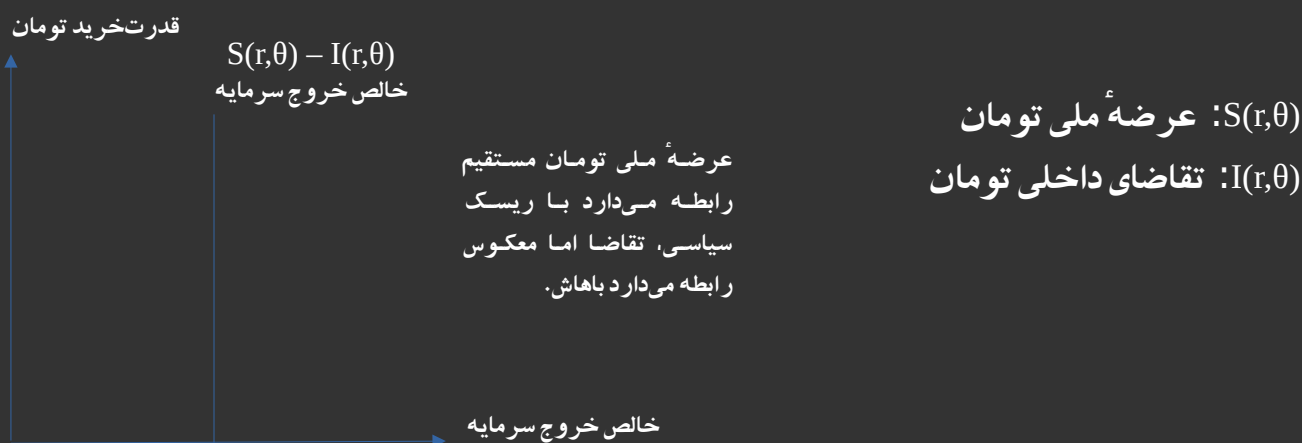
۲. در هیچ کجای دنیا گمان نمی‌کنم با سهولتی در گیرد معاملات طلا که در ایران. طی این دو سال اخیر سروکله چند بنگاه رسمی دلالتی طلا پیدا شد و حتی بسیاری ناپدید شدند و حتی بسیاری کلاهبردار از آب درآمدند؟ امروز شبکات اجتماعی مملو گشته است از سیگنال‌فروشان با میلیونها فالوئر که با صدور هر فرمان خرید و فروش کل جریان نقدینگی کشور را زیر و رو می‌سازند و سیاست خارجی مملکت را هم تعیین می‌کنند. آنان که دستی بر آتش می‌دارند خاصه دکترهای ما در بانک مرکزی و سازمانهای مالیاتی در اینجا دخالت می‌باید کردن. البته می‌دانیم ما بسیاری خود تا زیر چانه در این کارها شناورند، و کودتای دی‌ماه هم بدون هیچ شکی مستقیم‌ترین ربط را با هنرنماییهای اقتصادی این حضرات ولایت‌پرست و امت‌دوست یا عقلانی و خردورز و توسعه‌طلب داشته است — حضراتی که با چرند احمقانه‌ای بنام تخصص — تعهد سر از تخم مارمولک درآورده همچون ساس و کک طاعونی به جان ادارات حاکمیتی افتاده درحالی‌که نه تخصص و نه تعهد هیچکدام را نداشتند و نمی‌دارند و نخواهند داشت. با اینحال بهر دلسوزان می‌گوییم این مطلب را: زیرا هستند کسانی که عوض کسب اعتبار و هویت‌گرفتن از تملق خامنه‌ای را گفتن و ولایت ولایت کردن به تثبیت و تحقق روزافزون آرزوهایی که جانش را گذاشت بر سر راهشان آن پیرمرد می‌کوشند.

مکملات این فصل را در فصلهای ۴ و ۷ و ۸ خواندن می‌تواند خواننده گرامی. ضمناً یادآوری کنم باید که اگر نظام بانکی کماکان برپایه خلق شبه‌سرمایه و دلالتی و پول‌پرستی بچرخد کل مطالب این فصل بر هوا خواهد رفت، گفتیم ازیراک که اعطای سرمایه به نوبنگاه‌هاست قصد ما از افزایش پس‌انباشت نه وام‌دادن به تقاضاگری که یا مجهول است پروژه‌اش یا آنهم به دلار و طلا و بیت‌کوین و ماشین رفتن بخواهد.

فصل ۴: ریزش قدرت پول ملی در نه-جنگ-نه-صلح دوره و پیامدهای آن در تولید و آرس^{۱۴}

در دورهٔ نه-جنگ-نه-صلح خروج سرمایه مسلماً زیاد می‌شود — مثلاً به بازارهای رمزارز و فارکس روی می‌آورند توده‌ها در واکنش به تنشهای سیاسی. چنین می‌کنند چون از کاهش ارزش پول ملی می‌هراسند؛ همین کار لیکن خود هیزم به شعله‌دان پول ملی انداختن است. توده‌ها را بیوسیدن^{۱۵} نمی‌توان که چنین نکنند درحالی‌که سیاستگذار اقتصاد هم تو گفتمانی خود پروای آن را نمی‌دارد. به هر حال، این را به کناری گذاشته بحث را پی می‌گیریم، به این نکته سپس باز خواهیم گشت. میان خروج سرمایه و مر بهر محصولات تولید داخلی تقاضای خارجی تنگاتنگ رابطه‌ای هست می‌دانیم، چونانکه به یک مقدار مشترک می‌گرایند هر دو نرخ ارز^{۱۶} را نیز درگماران^{۱۷}. منحنی‌های هر یک را می‌کشیم اکنون بدست آوریم.

انگارهٔ ما همان فرض رایج است: اینکه ندارد به نرخ ارز بستگی خالص خروج سرمایه. آنچه برای ما اما مرکز ثقل است، اینکه ربط چشمگیری با ریسک‌های سیاسی می‌دارد این پدیده — θ را ازینرو وارد بحث می‌کنیم ذیل عنوان ریسک سیاسی. بدین سان است بنابراین مر میان نرخ ارز و خالص خروج سرمایه رابطه:



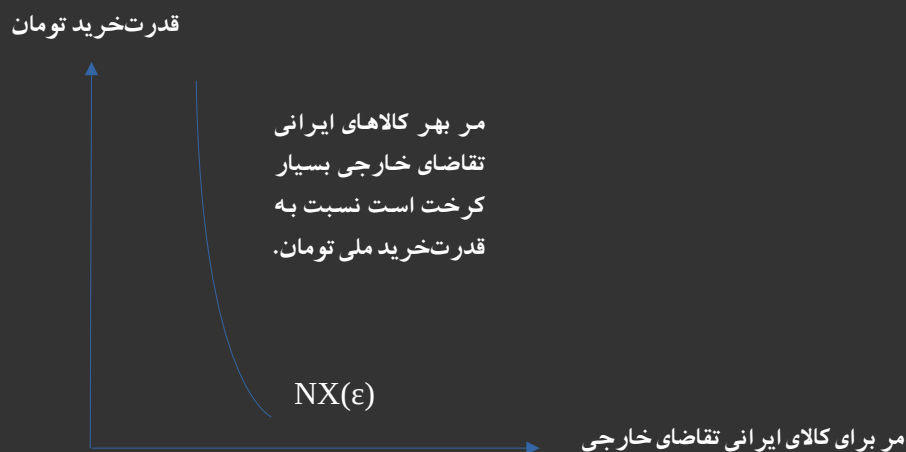
۱۴ آرس: بضاعت، آرسن/آر: بضاعت، afford.

۱۵ انتظار داشتن

۱۶ منظور از «نرخ ارز» در این مبحث «نرخ حقیقی ارز ملی» ست یعنی قدرت خرید کالاهای خارجی بتوسط پول ملی. مثلاً قدرت خرید کالای روسی بتوسط تومان کمتر است از قدرت خرید کالای ایرانی بتوسط روبل.

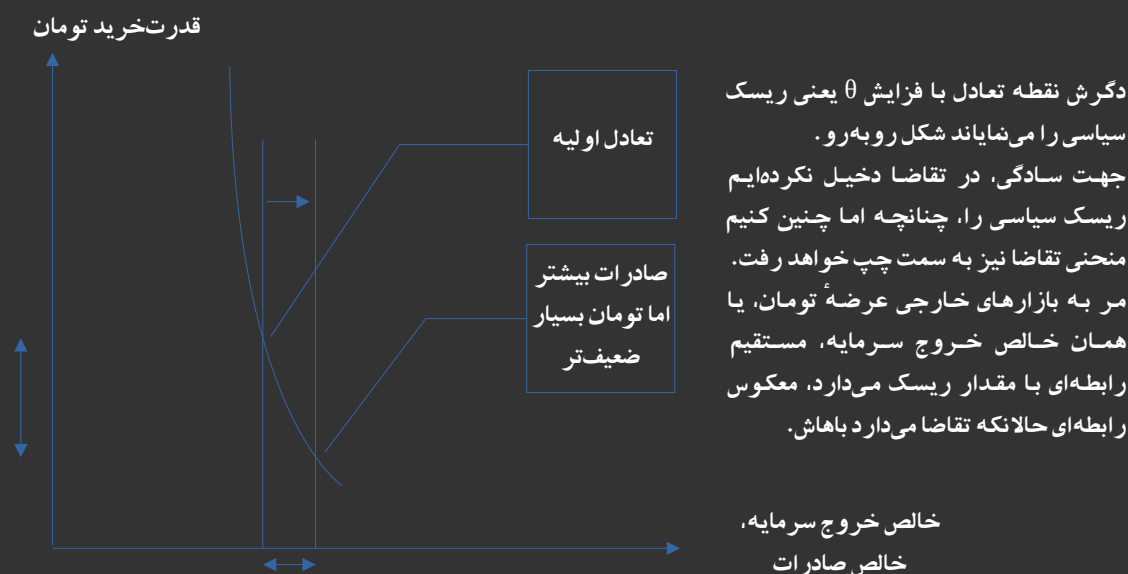
۱۷ درحالی‌که نرخ ارز را تعیین می‌کنند. درگماشتن: تعیین کردن، determine

رابطهٔ میان مر بهر تولید داخلی تقاضای خارجی و نرخ ارز را اکنون در می‌نگریم. به علت تحریم‌ها و ریسک سیاسی و دیگری موارد از این دست کم است حساسیت تقاضای خارجی به ارزش تومان. پس این گونه است رابطهٔ میان مر به کالاهای ایرانی تقاضای خارجی و قدرت خرید ملی تومان:



اکنون بنگریم. تغییر در خالص خروج سرمایه، یا در اینجا به بیان مناسب‌تر، تغییر در مر به بازارهای خارجی عرضهٔ تومان، اینکه چگونه تأثیر می‌کند در خالص صادرات مستقیم‌ترین ربط را با مر به نرخ ارز حساسیت تقاضا می‌دارد. درصد بالایی از مر در خالص خروج سرمایه تغییر به مر در خالص صادرات تغییر منتقل شدن می‌تواند بشرطیکه مر به نرخ ارز حساسیت تقاضا بسیار پرکشش باشد؛ و بالعکس، درصد کمی از مر در خالص خروج سرمایه تغییر به مر در خالص صادرات تغییر منتقل می‌آید بسیار کم‌کشش وقتی مر به نرخ ارز حساسیت تقاضا باشد. پس با یک موج تنشهای سیاسی فوران می‌کند مر به بازارهای خارجی عرضهٔ تومان، این امر ارزش تومان را سر می‌کوبد؛ ریزش ارزش تومان مر کالای ایرانی را تقاضای بیشتر را موجب می‌شود؛ چونانکه گفتیم اما مستقیم‌ترین ربطی با مر به ارزش تومان حساسیت تقاضا می‌دارد این امر — که در مورد ایران کم است. بدین معنا در دورهٔ نه-جنگ-نه-صلح گرچه افزایش مر به بازارهای خارجی عرضهٔ پول ملی بیداد می‌کند خالص صادرات بسیار کم می‌فزاید؛ نتیجه آنکه، خالص صادرات (و لذا به درجه‌ای شدیدتر، تولید) بسیار اندک بیشتر می‌گردد بسیار زیاد حالانکه قدرت خرید ملی تومان فرومی‌ریزد — کارگر فلان پتروشیمی یعنی دستمزد

بیشتری می‌گیرد بسیار بیشتر لیکن فلان داروی وارداتی از سفره‌ی برون می‌افتد.^{۱۸}



* * *

این کاری‌ست بنابراین که خالص خروج بیشتر سرمایه در موسم نه-جنگ-نه-صلح می‌کند. در باب اینکه چه می‌باید کردن و غیره سخنی نمی‌گویم چون دانش‌اش را ندارم، خیلی هم چیز پیچیده‌ای نیست هرچند و فقط به آشنایی با امورات دولتی می‌نیازد. دکترهای ما در بانک مرکزی، در سازمان برنامه و بودجه، در وزارت اقتصاد، و الی آخر، خوبی آشنایی حتماً با این جزئیات می‌دارند زیرا این سطح از طلبکاری و حقه‌جانبی حتماً از یک زمینه‌ای برخاسته است. با اینحال در باب اینکه کاری می‌باید کردن همین فصل سخن گفت، و به اسم «بازار آزاد» و «عقلانیت» و laissez-faire و غیره درنگریم خیلیها معصیتی ناخوشودنی می‌دادند دخالت در این امور را آنکه اهمیت این فصل عیان می‌گردد. ذکر چند نکته با اینحال می‌گزاریم:

^{۱۸} چنانچه دخیل کنیم θ یعنی ریسک سیاسی را در مر به کالاهای ایرانی تقاضای خارجی این حالت حتی خوشبینانه حالت خواهد بود. در صفحه بعد شکل، با ورود ریسک سیاسی به تقاضا، حتی تقاضا نیز ممکن است ثابت نماند بلکه کمتر شود در هر سطح از نرخ ارز — بنحویکه هم خالص صادرات کمتر شود و هم نرخ ارز بریزد.

۱. بیت‌کوین خریدن و سفته‌بازی دلار (و حتی بمعنای طلا و سکه) و واردات لکسوس و اپل و سامسونگ و بطور کلی امر واردات یعنی مر به بازارهای خارجی عرضه پول ملی، و درمورد ما چنانکه ذکر آمد مر به بازارهای خارجی عرضه بیشتر پول ملی یعنی آرست کمتر توده مردم. حال ضروریست بخشی از واردات ازسویی و ازدیگرسو نکته‌ای که گفتیم وجود دارد: نظارت شدیدی بر امر واردات لازم است نتیجه می‌آید بنابراین در دوره نه-جنگ-نه-صلح. درینجا برگزیدن می‌باید که یا پرادو و اپل و اچ وارد کردن می‌باید یا داروهای شیمی‌درمانی را و هر دو را وارد کردن ممکن نیست.

۲. مطلب دیگر بحث دزدی ارزی همان «برنگشتن ارز» است، که حتی جملگی در مقیاسهای شرم‌آور رخ می‌دهند. مجتمع قوا در برخورد با این مسئله و پس‌گیری ارزهای مسروقه از یک‌طرف و ازدیگرسو گستراندن همکاری‌های مالی با روسیه و چین از جمله کارهای لازم در این مورد استند — دو امری که تقریباً هیچ ازشان نمی‌بینیم ردی! نه حاکمیت به برخورد با این دزدان رغبتی ندارد می‌بینیم و ازسویی بر همگان عیان است مر امروزه قدرت سیاسی را بدست دارنده جریان شدیداً فتیش غرب می‌دارد و روسیه و چین را بخش دانسته، تئوریسین‌های خود را علیه هرگونه همکاری با این دو کشور بکار می‌گیرد. این ستون پنجم ناتویی تکرار مضحک همان ستون پنجم شوروی یعنی حزب توده است و جز وظایف آن حزب پادو هم این یکی را وظیفه‌ای نیست.^{۱۹}

۳. یک دیگر نکته که خوب است اشاره کنیم هرچند بدیهی امریست، اینکه، فزایش صادرات می‌افزاید ارزش پول ملی را. بد نیست اینک پرسیم آیا به تناسب همان سهولتی که واردات درمی‌گیرد ممکن کرده است دولت امر صادرات را؟ درواقع بسیار شکایت می‌دارند بسیاری تاجران صادرکننده از فرآیند صادرات از قبیل سخت‌گیری‌های گویا تبعیض‌آمیز کشور مقصد و دشواری مسیر و حتی دست‌اندازهای کاملاً داخلی.^{۲۰} امروزه که سد شده است دریایی شاه‌رگ اصلی اقتصاد ما و حضرات خردورز و عقلانیت هم بسته‌اند دست‌وپای نیروهای نظامی را، خوب فرصتیست که مطالبه‌ای ملی شکل گیرد بهر گسترش زمینی مسیرهای تجاری. در قلب زمین کشوری استیم ما و بسیار افسوس‌برانگیز است تا این حد که می‌گویند مغفول مانده باشد مر از راه زمینی تجارت. به هر حال این هم نکته‌ایست که دلسوزان پی‌گرفتن می‌توانند.

۴. عاملی وارد کردیم در این بخش ذیل عنوان ریسک سیاسی، و معکوس رابطه‌ای با دگرش ارزش پول ملی می‌دارد گفتیم. درمورد این عامل، مر به اخبار مذکور/ات واکنش توده‌ها را به یاد می‌آوریم:

۱۹ خواننده گرامی بسنجد باضمیمه بخش ۴.

۲۰ شماری از این شکایات را در کانال تلگرام «خانه اقتصاد» یافت می‌توان.

در واقع یکی از تکنیک‌های ناتوی است این که کشورهایی را که دشمن خود محسوب می‌کند به میز مذاکره کشانده، روزی از پیشرفت مذاکرات و روز دیگر از بن‌بست آن و دلسردی خود حرف زنان و اذهان توده‌ها را شرطی کنان، و در واقع با تناوب و نوسان دادن به احساسات آن کشور از رهگذر دگراندن عامل ریسک سیاسی ارزش ارز آن کشور و کل اقتصاد آن کشور را تناوب و نوسان می‌دهد، بدین‌سان با کمترین زحمت و در واقع با یک توییست و صرفاً از راه تسلطی که تمدن غربی بر اذهان توده‌های غیر غربی می‌دارد زیر تا زیر یک مملکت را می‌فرساید؛ بدین‌سان با از درون پوکیدن آن مملکت، نوبت بمباران زیرساخت‌ها و ورود نیابتی‌های خود فرامی‌رسد، همان‌سان که در لیبی چنین شد. در ایران، نظر به امکانات به مراتب وسیع‌تر ایران، با اخذ برنامه‌ای جدی برهم‌زدن این نقشهٔ شیطانی اما نخ‌نما را می‌توان.^{۳۱}

۵. همان‌گونه که مورد قبلی گفت، به دست اجانب افتادن افسار احساسات توده‌ها چنین آشکار و نافذ تأثیری می‌دارد. غربی‌ها به یقین آگهی‌ده‌اند این نکته را و حداکثر بهره را بکار می‌گیرند در این زمینه. هربار با وقوع شایعه‌ای مهم سیاسیون ما، که تو گویی همه دنیا محرم‌اند و فقط توده ایرانی مشکل‌دار است، راه سکوت و خاک به چشم پاشاندن پیشه می‌کنند، عملاً در همین زمین بازی می‌نمایند. با توجه به سابقهٔ تباه اکثریت مطلق سیاسیون ما، بهتر می‌نماید تمامی روابط خارجی و مناسبات بین‌المللی تحت اشراف و نظر ستاد کل نیروهای مسلح باشد، و ایشان بر عهده گیرند امر سخنگویی با مردم را.

۶. نقش تنگه گلوگیر هرگز نیز غیرقابل‌انکار است در تقویت ارزش پول ملی بویژه به تومان اگر عوارض گیره شود. در واقع اهمیت‌هایی است این تنگه را که مسلماً بیش از صرف کسب درآمد، و اینکه ستون پنجم ناتو سخت کمر بسته است به مرز ازش اهمیت‌زدایی امروزه خود گواه این نکته است.^{۳۲}

۳۱ بسنجد خواننده گرامی با فصل ۸ پیشنهاد ۱.

۳۲ مر از تنگه هرگز صحبت که می‌شود با باج‌گیری و اخاذی بسیاری مشتبه می‌شوندش، چنین هم اگر می‌بود هرچند پس از دهه‌ها تخريم و انواع جورهای استعمار و پادوهای آن را در زیستن محق می‌بود ایران چنین کاری کردن. از این بگذریم، مر در این مسیر رفتامد زیست‌بومی هزینه‌های فراوانی بر دست ایران می‌گذرد، و کمترین انصاف حکم می‌کند هزینه‌های این اتفاق جبران شود. بدیهی‌ست این تنها گوشه‌ای از اهمیت تنگه هرگز بودن: اهمیت‌های تجاری و بویژه نظامی و اقتصادی، از جمله ترکی عظیم که بر مرز رفتامدهای دریایی سیطرهٔ ناتو می‌افکند مر بر تنگه هرگز حاکمیت ایران، و مابقی را از دانشمندان مربوطه جستن می‌توان.

فصل ۵: در باب و فور کالا و قحطی قدرت خرید

به کرات می‌شنویم این روزها که کم و کسری ندارد کشور از حیث تعداد کالا فقط حیث که گران است همه چیز. برخی دیگر می‌گویند حتی مازاد کالا بر دست بنگاه‌ها مانده است. در این مسئله اینک کاوش می‌کنیم.

در فصل ۱ نظری کردیم بر اصلی مسئله دوره نه-جنگ-نه-صلح و راجع به شوک تقاضا سخن گفتیم؛ یعنی در صلح دوره فرضاً ماهی دو کتاب می‌خرید یک متوسط خانواده در نه-جنگ-نه-صلح دوره هر دو ماه یک کتاب می‌خرد، به دلار و تتر و طلا و غیره داده است زیرا مر ماهی دو کتاب خریدن جای خود را، اما بخوبی پیداست از همین نکته که در سازه ابا عمدتاً طبقه متوسط است شوک تقاضا — زیرا هیچ نیست در نه-جنگ-نه-صلح دوره شوک تقاضا مگر تعویض مر در مرز آراست با دلار و طلا و تتر، و او چنین می‌کند که، چنانکه گفتیم در فصل ۲ نیز، می‌یارد مر در گسارش صرفه‌جویی را. فرضاً برنج هندی خورنده کسی عقب‌تر نمی‌تواند رفتن — زیست نباتی‌ست زیرا عقب‌تر از آن. پس نکته‌ای که در نگریستن می‌باید، اینکه در سازه ابا عمدتاً طبقه متوسط است شوک تقاضا. حال این فروض را بپذیریم، بسیار ساده خواهد نمود مسئله: اگر مازاد آمده‌ست کالاها این به قوی احتمال به همین خاطر یعنی بخاطر کاهش گسارش متوسط طبقه است. از همینجا پیداست که نه انتظار می‌باید داشتن که ادامه‌دار باشد این وضعیت — تضمینی نیست یعنی که با وجود مازاد تولید به همین گونه ادامه دهند بنگاه‌ها — فلذا با ادامه آراست حقیر فرودستان بزودی احتمالاً با میزان تقاضا هماهنگ شوان عرضه کالاها نیز کمتر خواهد شد؛ و آن زمان نه تنها قحطی قدرت خرید باقی مانده بلکه مازادی کالاها نیز از بین می‌رود.

این مسئله مستقیم‌ترین ربط را با موضوع رساله حاضر می‌دارد، و فصول ۲ و ۳ نیز به حل همین مسائل کوشیده‌اند. لذا فصول دیگر مکمل این فصل هستند.

فصل ۶: گردش سریع نیرو کار همچون یک عامل مهم تاب‌آوری

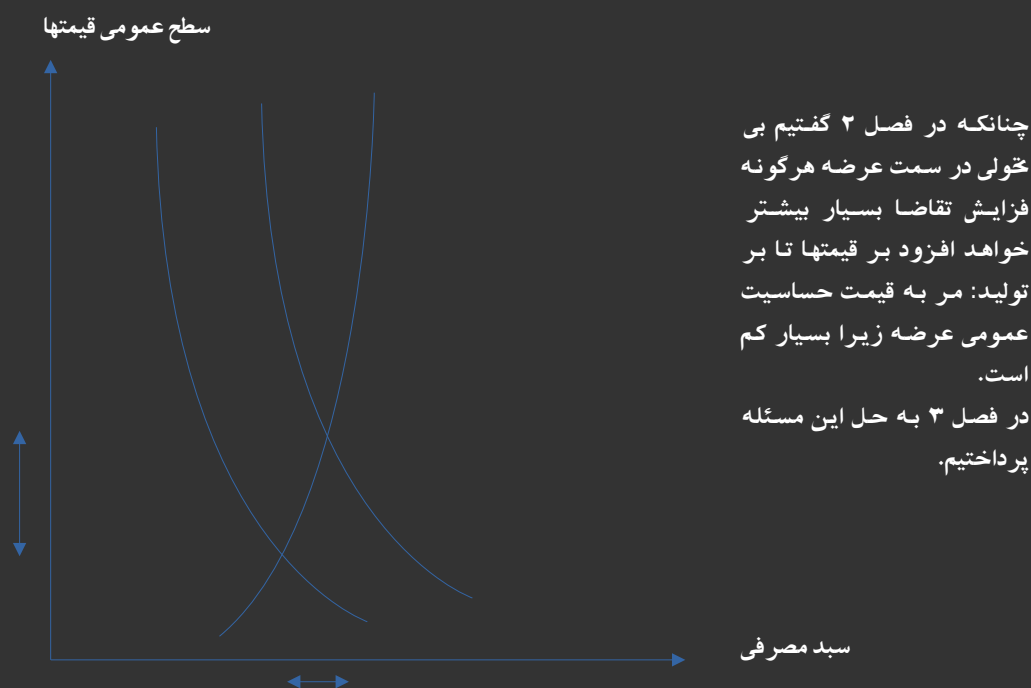
بعلت مر ناشی از جنگ آسیب‌ها دست به تعدیل نیرو کار می‌زنند بنگاه‌ها. با کاهش سرمایه، فرضاً انهدام بخشی از خط تولید، فرومی‌کاهد زهیناگ؛ بدین‌معنا، مر با اندک ارزش‌اضافی کارگری که کار می‌کرد منفی ارزش‌اضافی را دارا می‌گردد اکنون. کارگر همچون آنکه نیرو کار خویش را فروختن مجبور است تا بزید با زیان (یعنی مثبت ارزش‌اضافی) نیز ناگزیر است کنار آمدن اگر نان خوردن می‌خواهد، بنگاه لیکن با زیان کار کردن در بلندمدت نه می‌خواهد و نه می‌تواند — دیر یا زود زیرا از پس هزینه‌ها بر نخواهد آمده به ورشکستگی می‌افتد.

با منفی بودن ارزش‌اضافی یعنی مشغول ضرر است بنگاه، و دیر یا زود با یک «مرد شور همه را ببر!» ساک‌های دلار را به دست گرفته کارفرما به و نکوور پرواز می‌کند؛ زیرا او می‌تواند چنین کردن کارگر لیکن نمی‌تواند. نتیجه آنکه، عوض ۴۰٪ اخراج و بیکار شدن ۱۰۰٪ بیکار خواهند شد. از طرفی، صنعت ب مهندم شده تقاضای محصول صنعت الف، پشتیبان ب استند، خواهد فزود و لذا تقاضای کارگر و سرمایه خواهد کرد صنعت الف؛ در همین حال که مر با منفی ارزش‌اضافی کارگری در صنعت ب زیان می‌دهد صنعت الف دنبال کارگر می‌گردد — نتیجتاً هم آن صنعت ب ضرر می‌دهد هم صنعت الف در می‌ماند در تولید آنچه اقتصاد ملی طلب می‌کند.

این نکات می‌نمایانند که دولت خوب آنی نیست که با چسب و منگنه وصله سازد به بنگاه‌ها کارگران را بل آنی‌ست که هرچه بیشتر فرآیند کاریابی را تسهیل و تسریع کند. یک مثال واضح عبارت است از پروژه‌های عمرانی؛ انهدام پل‌ها و خیابانها و کلاً تأسیسات عمومی یا هرچه مر بهر بازسازی از بالاترین فوریت برخوردار می‌افزاید بر فعالیت‌های بنگاه‌های مربوطه، و تقاضای سرمایه و نیرو کار بیشتر می‌کنند اینها، اینجا جایی‌ست که دخالت می‌باید کردن دولت.

فصل ۸: در باب مر ابا ۲۳ بانکها خلق پول

در فصل ۲ که در باب مر ابا طبقهٔ فرودست تحریک تولید سخن می‌گفتیم نقش خلق پول را ندید گرفتیم به انگیختارهای گونه‌گون: یک کوچک اشاره ولیک به فزایش تقاضای فرودستان کردیم گفتیم بی‌خولی در سمت تولید هرگونه فزایش تقاضا به مراتب بیشتر بر قیمت‌ها خواهد افزود تا بر سطح تولید. فصل ۳ را بدین خاطر وارد کار کردیم.



اینک اما به مسئلهٔ مر ابا بانکها خلق پول می‌پردازیم. بارها شنیده‌ایم به کارمندان خویش وام می‌دهند بانکها در حجمهای هنگفت تودهٔ غیربانکی لیکن مواجه با موانعی ست چون بخواهد دست به وام‌گیری زند. به یاد بداریم عمدتاً از طبقهٔ متوسط‌اند (بمعنایی که ما مراد کردیم) کارگران بانکها. نظر به این نکته، در نگریم که مر ابا بانکها خلق پول یعنی چه معمولاً؟

هر خلق پولی همواره دو وجه دارد: یکی آن است که حجم موجود پول می‌فزاید؛ دیگری آنکه توزیع ثروت می‌دگردد. حال بینگاریک به روش مذکور خلق پولی درمی‌گیرد؛ چه رخ می‌دهد؟ وی وام را گرفته، یا به بازار کالاها می‌رود یا به بازار دلار و طلا و اپل و اچ. درمورد اول، وی می‌افزاید ۱۰٪ بر قیمت‌ها ابا تقاضای بیشتر در حالیکه تولید ۱٪ می‌فزاید؛ بدین‌سان در حالیکه کالای خود را خریده این

فرد آن کس که وامی نگرفته ۱۰٪ بیشتر پرداختن مجبور است چنانچه قصد خریدن همان کالا کند. او که وام نمی‌گیرد، به هر علتی، یعنی طبقهٔ فرو دست، بدین معنا فرو دست‌تر گشته است. اما به بازار دلار و طلا و بیت‌کوین و تتر و غیره می‌رود اکنون می‌انگاریم؛ این بار به یاد آوریم فصل ۴ را: مر به بازارهای خارجی عرضهٔ بیشتر پول ملی و لذا ریزش بیشتر ارزش پول ملی نتیجهٔ این مورد است.

* * *

پس چنین است معمولاً مر ابا بانکها خلق پول در دورهٔ نه-جنگ-نه-صلح. من از یراک دانشی بقدر کفایت نمی‌دارم از نظام بانکی از راهکار دادن می‌پرهیزم — تأکید دارم هرچند امر دشواری نیست بلکه فقط آشنایی با امورات بانکی طلب می‌کند.

راهکارهایی کلی باینحال می‌توان داد:

اولاً بر خود امر وام‌دادن نظارت دقیق می‌باید — چنانکه نمایانندیم با ارزش پول ملی هم زیرا مهم رابطه‌ای دارد؛ ثانیاً بهتر است به شیوه‌ای مقصد وام مشخص باشد — چنانکه نمایانندیم در کدام بازار خرج می‌گردد هم زیرا مهم مطلبی‌ست؛ ثالثاً چنانکه نمایانندیم این که چه کسی وام می‌گیرد خود می‌دگراند توزیع ثروت را، بنابراین بهتر است سازوکاری اندیشیدن که تودهٔ فرو دست بیش از سایرین وام‌گرفتن تواند — که این خود به تحریک تولید می‌پردازد چنانکه نمایانندیم در فصل ۳.

بیش از آنکه اقتصادی باشند این مسائل سیاسی‌اند، یعنی راهکار مشخص است ارادهٔ حل مسئله لیکن موجود نیست.^{۲۴}

فصل ۸: جمع‌بندی و چند پیشنهاد

به چندی از مسائل نه-جنگ-نه-صلح دوره پرداختیم تاکنون و برای هر کدام چند راهکار تودستی ارائه دادیم. اکنون به اختصار چند پیشنهاد نیز مطرح می‌کنم که امیدوارم مفید و مورد استفاده افتد. مر در ضمیمه آینده مطالب مکمل صحبت‌های این فصل خواهند بود.

۱. اشاعه فرهنگ نرم‌افزار آزاد

در باب فواید آزادی نرم‌افزار بسیاری گفته‌اند و نوشته‌اند. نرم‌افزار آزاد علاوه بر رایگان بودن، امنیت و حریم خصوصی و سرعت توسعه به مراتب بالاتری نسبت به متن‌بسته‌ها می‌دارد. بنظر من لازم است رسماً و عملاً ممنوعیت استفاده از سیستم‌عاملها و نرم‌افزارهای متن‌بسته در ادارات دولتی و نظامی و قضایی و الی آخر قانون شود. مجلس مرتباً بقول خود در مبارزه با جاسوسی قانون می‌زاید، اما لازم است تذکر دهیم به طراحان فتنه حجاب و لایحه حجابها که، قانونی که توانایی اجرا کردنش موجود نیست یا هزینه اجرا کردنش در قیاس با عایدی آن بصرفه نیست، تمسخر و دست‌انداختن مجری و ماهیت خود قانون است. حاکمیتی که نمی‌تواند قانون خودش را اعمال کند چه تصویری از اقتدار خود به نمایش می‌گذارد؟ و نتیجه بحران اقتدار کودتای دی‌ماه است، اینکه نوجوان ۱۸ ساله خیال کند انقدر بی‌صاحب شده‌ست کشور که به کلانتری حمله‌ور شود چون در اکسپلور اینستاگرام شنیده‌ست که باید مسلح شود و آنجا اسلحه هست. بحران اقتدار حاکمیت اولین شرط جنگ داخلی‌ست. هرچند من امیدی به این دکترها ندارم، زیرا تجربه تاریخی نشان داده است از سیاستمدار ج‌ا بیش از لایحه حجاب انتظار داشتن به نوبتی غم‌انگیزی می‌گراید. باری، از اینها گذشته، اولین قدم برای پس‌گیری مالکیت ایران بر اطلاعات خویش و احیای حریم خصوصی و امنیت سایبری خود یک بار برای همیشه به زباله‌دان انداختن نرم‌افزارهای متن‌بسته و تلاش برای خودکفایی در حوزه نرم‌افزار است به صورت کاملاً متن‌باز. این کار باعث تقویت اعتماد عمومی نیز می‌گردد. همچنین هشیار می‌باید بودن در باب نکته‌ای دیگر، اینکه طبق آمارهای خود دولت بخش اعظم ترافیک عبوری اینترنت کشور از VPN ها می‌گذرد، از شرکتها و محصولاتی که نه پدر و مادرشان مشخص است نه نحوه کارکردشان و نه هیچ چیز دیگر و فقط توده در گوگل پلی یک عکس هلو دیده همان را دانلود کرده است: و ما به دست اینان سپرده‌ایم اطلاعات ملی خویش را. آیا در چنین وضعیتی چگونه دم‌زدن می‌توان از امنیت؟ اکثراً برای دست‌رسیدن به

شبکات اجتماعی استفاده می‌کنند از اینها مردم. بنظر من دو کار لازم است کردن: یک، تشویق کردن یکدیگر را به ترک شبکات متمرکز اجتماعی و دو استفاده از مسیرهای امن‌تر مانند Tor اگر قصد ناشناسگی داریم. این ایراد که آشنایی توده‌ها با مثل تور چیزهایی به‌طور معناداری خطرناک است بیهوده ایرادی می‌نماید زیرا اعمال اجانب قطعاً اینها و بهتر از اینها را می‌شناسند و بکار می‌برند. درضمن، از آنجا که نهادهای اطلاعاتی ایران به این VPN ها هم دسترسی نمی‌دارند، عملاً تفاوتی نمی‌کند اگر با اینها یا با تور کسی همکاری کردن بخواهد با اجانب تا آنجا که به نهادهای اطلاعاتی ما مربوط می‌شود — در عوض اکثریت مطلق که چنین نمی‌کنند محل نشت اطلاعات ملی نخواهند بود.

۲. تشویق یکدیگر به کوچیدن از شبکه‌های متمرکز اجتماعی (اینستاگرام، یوتوب، توییتر، ...)

بسوی نامتمرکزها (ماستودون، پیرتوب، ...)

این هم امروز بر همگان عیان است که شبکات متمرکز اجتماعی ابزار مهندسی اجتماعی‌اند، و همین شبکات پررنگ‌ترین نقشی داشته‌اند در انقلابات مصنوعی و «نسل زد»ی سراسر جهان. آش به‌قدری شور شده است که صاحبان این شبکات را حتی در کشور خودشان با اتهامات گوناگون به دادگاه می‌کشانند. برای مثال در همین مرداد ۱۴۰۵، شرکت صاحب اینستاگرام در کشور خودش با اتهاماتی نظیر آسیب به نوجوانان آمریکایی و معتادسازی کاربران و غیره به دادگاه روانه شده بود و صحبت از رقمی جریمه به مبلغ ۱.۴ تریلیون دلار بود. در اروپا نیز مدام این شرکتها را به دادگاه‌های اروپایی می‌کشانند. مسلماً یک دهم آنچه با نوجوان و جوان و پیر ایرانی کرده‌اند این شبکات با مردم همان کشورها نکرده‌اند. اینجا لیکن اوج خلاقیت حاکمیت ما فیلتر کردن است. بگذریم. بنظر من مهم‌ترین قدم، نخست این است که خودمان اول از همه ترک کنیم این شبکات را و ثانیاً چنانچه فعالیتی آغازیدن می‌خواهیم در نامتمرکز شبکات بیاغازیم. نکته اصلی این است که مادامکه من در آنجا هستم دوست من هست و بالعکس، و ترک این شبکات است که موجی از خروجهای دیگر را راه می‌اندازد.

۳. صاحبان کسبوکارها هرچه زود تارنمای خود را راه‌اندازند و سرور داخلی کرایه کنند.

ازیراک کشور ما زیرساختهای سایبری خود را نساخته است در موقع جنگ چاره‌ای جز قطع اینترنت خارجی نمی‌دارد. پیش از این نیز چند مسئله را بازگفتیم. بنابراین کسبوکارهای خانگی که در اینستاگرام و امثالها راه‌افتاده‌اند بهتر است هرچه سریع‌تر رو به سکوهای داخلی بیاورند، از همه اما مهم‌تر این است که تارنمای خود را راه‌اندازند — زیرا هیچ چیز خانه خود یعنی تارنما نمی‌شود. شبکات اجتماعی که عمدتاً برپایه الگوریتمها کار می‌کنند، با دو روز غیبت کاربر به‌کلی از هستی

اسقاطش می‌گردانند درحالی‌که به تارنما مخاطبی که روی آورده همیشه گوشه ذهن خود نگهش می‌دارد. در این باره بسیار گفته‌اند و من تکرار نمی‌کنم. ضمناً سایت خود را راه‌انداختن افزون‌بر این نکات، به کسب و کارهای میزبانی نیز جانی می‌بخشد همانان که در این مدت بیش از سایرین چه بسا دستخوش رکود شده‌اند؛ و شرکتهای پرشمار میزبانی هستند که با هزینه‌های اندک خدمات مناسب ارائه می‌دهند.

۴. مالیات بستن بر کالاهایی از قبیل سیگار، روغن، چیپس، پفک، سوسیس، کالباس، ...

مالیات بستن اگرچه درآمدی می‌زاید برای دولت مقدار تولید آن کالا را لیکن می‌کاهد. اما کاستن تولید یا افزایش قیمت چیپس و روغن چه جای نگرانی می‌دارد؟ برخی ممکن است به کارگران آن بنگاه‌ها اشاره کنند؛ ولی مطلب مهم این است که متناسب با ارزش آن چیز صرف تولید آن چیز می‌باید عوامل تولید شدن. تولید سیگار یک درآمدی می‌زهد ولی هنگفت آسیبی به معتادانش، به نوجوانان، به‌طور کلی به سلامت عمومی جسمی و روانی جامعه و مخصوصاً به زیست‌بوم شهری و حتی غیرشهری می‌زند. قیمت نسبی پایین روغنهای معمولی موجب مصرف بالای آن شده است. این یعنی چه؟ یعنی نوجوان معتاد می‌شود و مادرش از فرط چربی خون به تخت بیمارستان می‌افتد، درحالی‌که همان نیروکار و همان سرمایه صرف تولید نانهای کارخانه‌ای و محصولات از سویا مشتقه شدن می‌توانستند، و همان نوجوان عوض پول به سیگار دادن به نان پروتئینی دادن می‌توانست پول. مالیات بستن بنابراین بر کالاهایی از این قبیل امریست کاملاً مفید مخصوصاً در نه-جنگ-نه-صلح دوره، که مدیریت عوامل تولید نیز خود مهم مسئله‌ایست و نه صرف تولید زباله‌جات می‌بایند شدن.

۵. ممنوع کردن یا تعرفه سنگین بستن بر واردات اپل و سامسونگ و ... و وارد کردن موبایل‌های

گنولینوکسی

امروز بر همگان مسجل است که این موبایل‌ها، که دولتها مداوماً از کمبود ارز می‌نالند لیکن دست‌ودل‌بازانه اجازه واردات‌شان می‌دهند، ابزار جاسوسی از ایران و چون ما کشورهایی استند. برای مثال مسلم است نقش اینها در آنچه kill chain می‌نامند. این کالاها بسیار کم‌کشش تقاضایی می‌دارند — فرضاً اپل‌پرستان جز به اپل به چیزی رضا نمی‌دهند — حسابی کسب درآمد می‌توان بنابراین از اینها. با یک پنجم پول آخرین مدل آیفون چند موبایل خوب گنولینوکسی می‌توان وارد کردن؟ این سیاست چقدر می‌افزاید بر امنیت و حریم خصوصی ملی ما؟ چقدر می‌افزاید بر

دست‌رسی فرودستان به موبایل و لپ‌تاپ و امثالهم؟ واضح است که در مورد لپ‌تاپ هم می‌توان چنین کرد. این یک سیاست معیشتی جدی‌ست و سفره^۴ فرودستان را می‌گستراند.

۶. مالیات بستن بر محصولات حیوانی و یارانه دادن به محصولات وگن

مردم معمولاً به مزه بسیار بیشتر اهمیت می‌دهند تا به ماهیت دقیق آن چیز. اکنون که گوشت و مرغ و سایر جنازه‌ها گران‌قیمت گشته‌اند، بسیاری بنگاه‌ها و درواقع نوبنگاه‌ها به تولید محصولات گیاهی شبیه‌ساز آنها می‌پردازند. هزینه^۵ تولید این کالاهای گیاهی به مراتب کمتر است از آن‌ها — از تمام مسائل اخلاقی‌اش هم بگذریم. صنعت سویا، از شیر و پنیر گرفته تا سوسیس، چنانچه همان عوامل تولیدی دامداری را دارا می‌بود با بسیار کمتر قیمتی همان مقدار محصول را عرضه می‌کرد. این یک سیاست معیشتی جدی‌ست و سفره^۶ فرودستان را می‌گستراند؛ ضمن اینکه با آزادی هرچه بیشتر حیوانات آرزوهای خیر ایشان نیز تا ابد همراه ما خواهد بود.^۷ لازم به ذکر است البته که من حمایت نمی‌کنم از سویا کاشتن در ایران، هرچند در حد یک قوت ارجمند می‌نهم.

۷. گستراندن هرچه سریع‌تر مسیرهای زمینی تجارت

چنانکه در فصل ۳ نیز نمایانندیم زیرساخت کارا تر یعنی مر در هر سطح از قیمت تولید بیشتر، و لذا رونق اقتصادی. این مورد جهت تکرار آمد والا در فصول پیشین سخن گفته بودیم در این باب. این مورد را پی‌گرفتن جداً می‌باید، نه اینکه فردا و پس از رفع محاصره همه را بر زمین گذاشتن.

۸. توسعه^۸ موزون سرزمینی الگوی دائمی و حتمی ما می‌باید بودن.

توسعه^۹ ناموزون، یعنی تهران در حال ترکیدن و خوزستان دستخوش مهاجرت باشد، فارغ از تمام مسائل امنیتی‌اش، و اینکه این احساس را می‌انبوید در خوزستانی و بلوچستانی و الی آخر که گویی پاره‌ای منفک از کشور ایران و ملت ایران استند — و این یعنی دهه^{۱۰} ۱۳۹۰ — آری افزون‌بر اینها، همچنین یعنی دهن‌کجی به منابع تولیدی که در انتظار به کار افتادن هستند. مسلماً این مناطق چه از حیث نیروکار و چه از حیث سرمایه و چه از حیث زمین بسیار بکر و موتور جهش تولیدی ایران استند. در فصول پیشین به‌ویژه فصل ۳ صحبت کردیم در این باب.

۹. دلارزدایی و گردش به شرق

این مورد هم جهت تکرار آمد چون سخن گفتیم به‌ویژه در فصل ۴ در باب آن؛ و اهمیت آن بر همگان مسجل است به‌ویژه بر سمپا‌تهای ناتو. ذکر این نکته را نیز ضروری می‌دانم که، چنانکه در ضمیمه بیان شده است، برای کشوری چون ما روابط خارجی هیچ نیستند مگر تکمیل مناسبات داخلی؛ و همواره اطمینان می‌باید یافتن که قبل از ایجاد هر نوع رابطه‌ای خارجی حداکثر کوشش را کرده باشیم در جهت تقویت تولیدی اقتصاد خود. تنها در این مورد است که روابط خارجی نیز به حداکثر فایده خود می‌رسند.

۱۰. دهک‌بندی دوباره و با دقت

ازیراک پرشمار سیاست‌هایی بر دهک‌بندی استوار شده‌اند، لازم است از صحت آن مطمئن گشتن. اما همه می‌دانند این دهک‌بندی به‌طور مضحک و مهملی انجام شده است. من به‌ویژه از آماردانان و اقتصادسبجان تقاضا و دعوت می‌کنم خود به‌طور مستقل به نقد و اصلاح این سیستم بکوشند.

۱۱. اصلاح نظام آماری و اقتصادسنجی

این پیشنهاد هم تکمیل پیشنهاد قبلی است. آنچه مهم است اینکه دانشمندان مربوطه به حرکت از سوی حاکمیت خوشبین و امیدوار نباشند بلکه تا آنجا که دست‌شان می‌رسد در نقد و اصلاح این نظام آماری کوشش به‌کار بندند — چرا که خود به قدر کفایت واقف‌اند به اهمیت آن در سیاستگذاران.

۱۲. افزایش شدید تعرفه پلکانهای آخر آب و برق شهری، و مر در انرژیهای پاک سرمایه‌گذاری با مر ناشی از آن درآمد

این مورد هم پیشنهادی است به دنبال پیشنهاد ۴. مصرف بنزین را می‌گویند میان فرودست و متمول تمییز دادن زیاده دشوار است، لذا حتی افزایش نرخ‌های آخر هم فرودست را تنگ‌دست‌تر می‌کند. اما آب و برق چطور؟ آیا همین که چند منطقه اول تهران خود به تنهایی بقدر سرجمع سایر مناطق تهران آب و برق مصرف می‌کنند خود بقدر کفایت روشن‌گر نیست؟ ثانیاً هم آب یک بحرانی مسئله است و هم به شدت اسراف آب بالاست. اگر مطمئن شود کسی که با اجرای کنسرت زیر دوش یا ماشین خود را با شیلنگ آب شستن یا با شبانه‌روز روشن گذاشتن کولر گازی خود که خانه ۳۰۰ متری‌اش را خنک کند قرار است هنگفت هزینه‌ای بپردازد آیا کماکان ادامه می‌دهد؟ اینها اینطور اسراف می‌شوند چون در خور توجه نمی‌بینند اسراف‌گرش هزینه اسرافش را. درحالی‌که فرودستان مصرف بسیار کمتری می‌دارند و اصلاً دغدغه پلکانهای آخر آب و برق را نخواهند داشت. ضمناً این

کار، ضمن صرفه‌جویی در انرژی، دست کشور را در سرمایه‌گذاری بهر تولید بیشتر انرژی باز می‌گذارد. بنظر من بهتر است یارانه‌ای نیز به بنگاه‌های صفحات خورشیدی زهنده پردازده شود از همین درآمد. به علت کچی و نسبتاً ارزانی خود، با سرمایه‌گذاری مناسب بر این صنعت، انرژی خورشیدی به یکی از ارکان تولیدی در اقتصادی مقاوم و مستقل ترادیسیدن می‌تواند. تجربه صنایع دفاعی ما نشان داد با سرمایه‌گذاری و مدیریت مناسب عوامل تولیدی هر کاری شدنی‌ست. ضمناً، این حرکتی نیز که به‌تازگی راه‌افتاده، یعنی تعویض رایگان کولرآبیهای قدیمی با جدیدهای کم‌مصرف، حرکتی‌ست شایان تقدیر و پی‌گرفتنش می‌باید.

۱۳. تعدیل نیرو در بدنه دولت

یکی دیگر از راههایی که کاستن از کسری بودجه می‌تواند دولت باهاش تعدیل نیروست. اکنون توضیح می‌دهم چرا این سیاست مفید است. سؤال پرسیدن می‌باید: اخراج کدام نیرو؟ مدام این ور و آن ور از جمله از خود مقامات عالی‌ه دولت می‌شنویم کارمندان بسیاری کار نمی‌کنند و بیخود انرژی مصرف می‌شود لذا تعطیل کنیم برود! برخی دیگر که در علمی‌تر نهادهایی کارمندند مدام می‌گویند همکارانشان کار بلد نیستند و نمی‌دارند دانش لازمه را. می‌پرسم: شما می‌گویید اخراج کارمندان دولتی خود مسئله‌ای امنیتی می‌تواند شدن، اما کدام بحران‌زاتر است، اخراج کسی که سواد مناسب را نمی‌دارد و کسی که اهمال می‌کند در کار خود، یا ادامه بی‌پولی و کسری بودجه دولت؟ بنظر من بهتر است بنحو دوره‌ای آزمونهایی علمی هم جهت غربال‌گری کارمندان دولت برگزاره گردد. کسی که با کمکاری و با بی‌سوادی اخراج شود چه بهانه‌ای داشتن می‌تواند؟ بعد خیلی خوب می‌شود اگر مخصوص هر اداره‌ای سامانه‌ای بهر نظر سنجی از مراجعانش درباب هر کارمند آنجا راه‌افتد و در دسترس عموم باشد. شفاف‌سازی حداکثری از قوی‌ترین حربه‌های ضد فساد است.^{۲۶}

۱۴. جریمه مالیاتی کردن ناخواستهایی را که ناانهای نامرغوب می‌پزند.

بسیاری ناخواستهایی صرفاً از سر تنبلی و بی‌حوصلگی ناانهای نرسیده می‌پزند و تخویل گسارنده می‌دهند که او نیز در همان وعده هرچه توانست خورد خورد نخورد جز سطل آشغال جای دیگرش نمی‌توان انداختن. مر به‌زور جوش شیرین و سایر عمل‌آورندگان صنعتی نان مطبوخ برای سلامتی نیز فراوان مضراتی می‌دارد — مثلاً جذب آهن را سر می‌کوبد. حال تصور کنید همین نان نه‌تنها مضر است بلکه دورریز بسیار زیادی می‌دارد و این گندم است که هدر می‌رود. آیا اجرای این پیشنهاد خرید نان را

بنحو کاملاً محسوسی نمی‌کاهد که به حذف شوک در مانانه یارانه نان هم دستکم تا آینده‌ای نزدیک احتیاج نیفتد دیگر و منبعی در آمدی نیز نمی‌گردد؟

۱۵. تقویت زیرساختهای دوچرخه‌سواری

این روزها که بحث بنزین بالا گرفته است و بسیاری می‌گویند چون کسری بنزین می‌داریم پس گران می‌کنیم تا کمتر مصرف شود، آری در این روزها صحبت از دوچرخه بیش از پیش اهمیت می‌یابد. این کار نه تنها مصرف بنزین را می‌کاهد بلکه بر سلامتی عمومی نیز خواهد افزود. بنابراین لازم است بیش از سابق به فکر زیرساختهای دوچرخه‌سواری باشیم این روزها. در خیابانهای تهران اگر دشوار است دوچرخه‌سواری آیا در سایر شهرها و روستاها نیز چنین است؟ ضمناً اگر مسیرهای خط ویژه از لوژ موتورهای پاک شود، موتورهای که در پیاده‌رو، در خیابان، در خط ویژه، در پارک، در همه جا جولان می‌دهند و اسباب آزار پیادگان هستند، باز هم دشوار خواهد بود دوچرخه‌سواری حتی در تهران؟ چه مقدار خواهد کاست این سیاست از میزان مصرف بنزین و از مسمومیت هوا؟

۱۶. بازگشت به کشاورزی سنتی خود

منظور من از کشاورزی سنتی ایرانی این است که سازگار با سرزمین خود نظامی کشاورزی بر پا کردن می‌باید — یعنی همانطور که نیاکان ما از پس قرن‌ها مر با خصایص سرزمین ما همزیستی رسیده بودند بدان. برای مثال، چه توجیهی می‌دارد هندوانه و خربزه و امثالهم اینقدر مفت و عوضاً جو و خرما و نخود و عدس اینقدر گران باشند؟ در حالیکه سرزمین ما سرزمین رستنی‌های دسته دوم است نه اول. بنظر من برنامه‌ای در پیش گرفتن می‌باید که قوت توده‌ها دوباره گندم و جو شود. این سیاست قیمت برنج ایرانی را نیز، که سالهاست نچشیده‌اند طعم آن را فرودستان، به شدت سر خواهد کوبید. همانطور که گفتم، به فراخور ارزش آن محصول منابع تولیدی تخصیص بدان می‌بایند شدن، و این جمله را هزاران بار بگویم حاضرم من. گندم، جو، چاودار، خرما، ارزن، انجیر، پسته، کنجد، سنجد، شاهدانه، ماش، لوبیاهای چشم‌بلی و کشاورزی، گردو، بادام، فندق، نخود، عدس — اینها بود قوت اصیل و باستانی یک ایرانی و افسوس که دیگر نیست خبری در سفره کنونی وی از شان. امری ست لازم بازگشت اینها، و برنامه‌ای جدی می‌خواهد که فرودست‌ترین زحمتکشان نیز، فرضاً یک رفتگر، روزی آید که دستکم بقدر کفایت داشته باشد از اینها در سفره خود. البته آن روز خواهد آمد، همانطور که پس از قرن‌ها قدرت نظامی به سرزمین ما باز آمد.

فصل ۹: سخن آخر

درین رساله کوشیدیم پرتویی افکندن بر چندی از مر در دورهٔ نه-جنگ-نه-صلح مسائل پیش‌آینده. این بود آنچه دانش ما قد داد، اما دیگر افرادی به این مسیر پای نهند یقین دارم جامع‌تر و عمیق‌تر نظرانی را نثار اذهان صادق و حقیقت‌جو خواهند کرد، و بمثابةٔ یک دعوت مایلم اثر کوچک خویش را تقدیم ملت خود کنم— زیرا افلاطون به نقل از سیسرون گفته است:

Non solum nobis nati sumus: ortusque nostri partem patria vendicat, partem parentes, partem amici.

در این زمانه هر که از ضیقی روزگار، از دشواری یگانه پیش‌روی ایران راه نومید افتاده‌ام، این جمله را با خود زمزمه کرده و دست این «نیاکان» را بر شانهٔ خود سپیده‌ام، و همراه اطمینان داشته‌ام که کم‌وفاترین پیروان خویش را هم به حال خود رها نمی‌کند حقیقت، بلکه از کتاب‌ها، از سطر سطر آثار ایشان و از یادبود پیروان راستین خود به آنان که هنوز در این دنیای گمراهی سرگردان‌اند یاری می‌رساند.

ما نیز چون به تاریخ عظیم خود درنگریم نه بی‌یاور و بی‌کس خواهیم یافت خویش را و گرچه دشوارتر از آن نیاکان‌مان باشد مسیر ما از توشه و تجربهٔ ایشان بی‌بهره نیستیم، و اینجاست که با درون‌نگری تمام بزرگان تاریخ خویش را به محضر خود احضار می‌تواند آدمی! آری می‌توان از ملی مسائل امنیتی بر خود لرزیدن اما به تجربهٔ واپسین دههٔ قرن ۱۳ همچنین می‌توان رجعت کردن، می‌توان از فرومایگی و پستی و خیانت بسیاران به تنگ آمدن اما خود را در موسم نهضت ملی بازیافتن، می‌توان نالیدن از این خائنان‌سوز دوقطبی که اذهان رذل و ابله در آتشش می‌دمند اما صدر مشروطه را به یاد آوردن، می‌توان احساس غربت کردن اما دهخدا و کسروی و ملکی و هدایت و بسیاری بزرگان دیگر چون ما و غریب‌تر از ما بوده‌اند می‌توان دانستن! و این است که شوپنهاور گفته بود

... was sich liebt und für einander geboren ist, findet sich leicht zusammen: verwandte Seelen grüssen sich schon aus der Ferne.^{۳۷}

امروز به رهنمود آن پیرمرد کشور دوست و به عرق جبین و خون نظامیان و دانشمندان ملی خود آن ملت خفقیر شدهٔ دهه‌های پیشین نیستیم، امروز جنوب ما دست آلمان و انگلیس و شمال ما دست روسیه یا شوروی و مابقی در جنگهای قبیله‌ای نیست، امروز قرن ۱۹ میلادی نیست که یک سوم کشور را بسادگی جدا کنند بلکه به «دکترین ضاحیه» روی‌آورد از روز اول ابرقدرت اول دنیا

در حالیکه تمام ناتو را و خائنینی از داخل را پشتیبان خود داشت و سپس به نقل از خود فرنگیان مانند سگ التماس می‌کرد برای مذاکره و آتش‌بس؛ سال ۱۹۱۴ یا سال ۱۹۴۱ نیست که زمین بازی قدرتهای خارجی شود کشور ما و نان ما را خیرات متفقین کنند بلکه تنگه‌ها را بسته‌ایم ما و نوبت دیگران است طعم قحطی را بچشند؛ سال ۱۳۳۰ نیست که وحشیان صلیبی انگلیس ناو بیاورند به خلیج فارس — کدام کشور اعم از ناتو و غیر ناتو جرئت ورود به آبهای ایران را کرد؟ — و هنوز گور خود را استعمار غربی اگر از اطراف ما گم نکرده صرفاً به امید ستون‌پنجم خود در ایران است. امکانات ما به مراتب وسیع‌تر از آن صدر مشروطه و دوره نهضت ملی و سالهای آغازین انقلاب بهمن است. ما همه چیز می‌داریم مگر یک چیز بزرگ و آنها هیچ چیز نداشتند مگر یک چیز بزرگ: آنها عزم و اراده ای داشتند که یارانشان تاریخی مأموریت خویش را به انجام رسانند، و اکنون مشتاقانه از گذشته‌های دور به ما می‌نگرند دارند که ما نیز سهم خود را ادا کنیم. در این میان، سعدی از اعماق زمان، از تاریک‌ترین اعصار تاریخ ما بانگ می‌زند بر هر یک از ما هر که به آینده امید خود را از دست دهیم:

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل
و گر مراد نیابم به قدر وسع بکوشم

ضمیمه:

ایران بمشابهٔ یک ابر قدرت

ما اغلب از ایران همچون از یک ابر قدرت سخن می‌گوییم، لیکن از ابر قدرت بودن سخن گویان چه مراد می‌کنیم از این مفهوم؟ پس نیکوست لختی بر این پنداره اکنون درنگیده دریابیم براستی چیست ابر قدرت بودن.

۱. واگفت ابر قدرتی

ابر قدرت یعنی چه؟ یا اینطور بپرسیم: ابر قدرت کیست؟

ابر قدرت صفتی ست که کشورهای زیر را توصیف می‌کند:

در دوران باستان: ایران، آتن، امپراتوری روم

در قرن هجدهم و نوزدهم: بریتانیا

در قرن بیستم: شوروی و آمریکا

در قرن بیست و یکم: روسیه، آمریکا، چین، بزودی ایران.

فصول مشترکی میان اینها چون دقیقاً بنگریم یافتن می‌توانیم.

۱. خصیصه نخست که اشاره بدان می‌خواهم بارزترین است. وقتی تاریخ باستان را می‌خوانیم چه تاریخی می‌خوانیم؟ تاریخ ایران را، تاریخ مصر را، تاریخ آتن را، تاریخ مقدونیان را، تاریخ رومیان را. تاریخ جهان را بی‌مر تاریخ ابر قدرتها را خواندن ممکن نیست. تاریخ جهان را می‌سازند این کشورها و بسیار بیشتر حاکم سرگذشت جهان‌اند تا محکوم آن. این سنجار نهایی مر ابر قدرتی را باز شناختن است؛ در واقع، چون دقیقاً بنگریم، تمام خصایص ابر قدرتها در این حد نهایی حل می‌شوند. مستعمره کشور، مر بازیچه دست دیگران کشور، نمی‌تواند تاریخ ساختن بنحو ایجابی بل دیگران در می‌گمارند سرگذشت‌اش را در حالیکه آن یک مقاومتی علیه تاریخ محکومیت خود یا صرفاً در ویراستن آن کوششی می‌نماید. برعکس، ابر قدرت کشور آماج استعمار دیگران نمی‌افتد و هر چند شدید باشند مر علیه آن نیروها آن بسیار بیشتر ایجاباً تاریخ خود را می‌سازد تا سلباً.

حال اگر به تاریخ معاصر خود درنگ‌کنیم، فرضاً به اواخر قرن ۱۳، چه می‌بینیم؟ ملت ایران در مر از اجانب مملکت خویش را پس گرفتن قیامی می‌کند، لیک چون دقیقاً بنگریم چه بسا دوشادوش یکدیگر پیش‌می‌روند اراده ملت ایران و اراده اجانب. سر آخر هم جنبش مشروطه شکست می‌خورد. اما به مر یک دهه اخیر ایران بنگریم، از مر اعمال شده از اواخر دهه ۸۰ تحریمها و «بهار عربی» که می‌گویند بسیاری ایران بوده‌ست هدف غایی این انقلابات مصنوعی، از اینها گرفته تا جنگ خرداد و جنگ اسفند، اراده ایران بنحو بارزی غالب بوده‌ست بر سرگذشت خود. این غالبیت روز بروز استوارتر می‌گردد — این است که بسیاری به شکوه افتاده‌اند از داخل و از خارج که اشتباه بزرگی بوده‌ست جنگ تحمیلی اسفندماه چون جامعه^{۲۸} را تضعیف کرده، همینها که با تبریک و تهنیت به

۲۸ جامعه اینها یعنی توده‌ای و روشنفکری که می‌گوید: «اگر غرب نباشد آزادی نیست و اگر آزادی نباشد ایران نباشد!».

یکدیگر جنگ خرداد را لبیک می‌گفتند زیرا آن یکی تضعیف نمی‌کرد جامعه را. مشکل این روشنفکران ملانقطی و ناتویی و اخوانی این است: دفاع و نبرد نیروهای نظامی و امدادی ما، که زنده کرد کهن‌الگوهای قهرمانان شاهنامه را در اذهان بیدار، در این جنگ که تمام ناتو یک طرف و ایران طرفی دیگر بود، بعلاوه خائنین و پارکابیهای آنها، آری این دفاع و نبرد جانانه بازگرداند به حکومت مرکزی ایران اقتدار را، و اقتدار چیز ناگواریست برای آنان که راه روشنفکران «بهار عربی» را پیشه کرده‌اند.^{۲۹} باری، از اینها گذشته، جنگ اسفند نمایاند که ایران می‌تواند، و بیش از این توانست اگر می‌خواهد لازم است همت دانشمندان و قهرمانان نظامی خویش را درپیش‌گیرد. جنگ اسفند نمایاند که، برخلاف ادعاهای مخاطب‌سفیه‌پندار اتاق‌جنگ کثیف و سیفلیسی ناتو یعنی BBC، این رسانه کودتایی که با کودتا گره خورده است نام‌ننگین‌اش، «جهان موازی» نبوده‌ست ایده «ایران قوی» بلکه در همین جهان و درواقع در اراده نیروهای تاریخی ایران و در جغرافیای بی‌نظیر و در تمدن ایرانی ریشه می‌دارد این ایده — و اینها دهه‌هاست مأمور گشته‌اند هر سه آنها را نابود سازند. اما همانطور که گفتیم غالب بوده‌ست تاکنون اراده ایران و غالب‌تر هم می‌گردد دارد.

۲. دومین مورد، که نگران بهشان می‌بینیم، این است که تا حد زیادی خود یک دنیای کامل و قائم‌به‌ذات بوده‌اند اینان. مثلاً به شوروی درنگریم می‌بینیم، که پایای غرب که تقریباً بمعنای مرمنهای شوروی جهان بود، پیش‌می‌رفت داشت شوروی. وقتی بمب اتم ساخت غرب کمتر از نیم‌دهه بعد شوروی دست یافت بدان — گیرم با جاسوسی؛ وقتی کامپیوتر ساخت آمریکا مدتی کوتاه پس از آن چنین کرد نیز شوروی؛ و در هوافضا و در صنایع نظامی نیز چنین بود. همینطور است در مورد ایران باستان و سایرین. در مورد بریتانیا نیز این‌طور است چنانچه مستعمراتش را نیز به حساب آوریم و نیکوست که به حساب آوریم زیرا خدایی می‌کرد بریتانیا در آن جاها. تأکید داریم که مطلق امری نیست این ویژگی بلکه در یک مشترک جهان همه کشورها کم‌وبیش رابطه می‌دارد با یکدیگر و در خلأ پیش‌نی‌رود هیچ مملکتی. پس می‌توان جمع‌بندی کردن که استقلال ملی می‌داشتند اینها. چگونه‌ست اما استقلال ملی؟ استقلال ملی سه رکن می‌دارد: یک اینکه آنان اراده کرده بودند مستقلاً تصمیم‌گیری کنند در مورد سرنوشت خود — یعنی استقلال سیاسی؛ بعد اینکه خصایصی توانانده بودندشان چنین کنند — یعنی دوم استقلال اقتصادی و سوم قدرت بازدارنده نظامی. اما استقلال اقتصادی نیز خود بر سه رکن دیگر استوار است: پیشتازی علمی، پیشتازی صنعتی، و نهایتاً برخورداری از منابع طبیعی. این است که مداماً دم از خودکفایی و موشک و هسته‌ای و نانو و داروسازی و اینها می‌زد خامنه‌ای — ایران قوی بود زیرا افق دید وی نه ایران گدا و محتضر.

۳. سوم مورد عبارت است از اینکه، چون دقیقاً بنگریم، اینان سرآمد جهان بوده‌اند در جهان فلسفه و هنر — یعنی کانون تمدنی بوده‌اند. ابلهان خیال می‌کنند با نشخواردن پسماندهای فکری اینان به توسعه رسیدن می‌توانند، حالانکه اگر همین یک مورد را به‌طور شایسته فهم کرده بودند دست از دست‌انداختن خود و مخاطب‌شان می‌کشیدند، زیرا، هر کانون تمدنی به‌علت مر و سیعاً و عمیقاً خود را شناختگی به الگویی از توسعه دست می‌یابد که سایرین به‌کلی عاجزند از طی کردن آن — زیرا با دقایق آن کشور تنظیم شده است آن. باری، کانونی چنین چون وسیعاً و عمیقاً خود را شناخته است، به شیوه‌ای یکتا از نظام اجتماعی می‌رسد. در غرب این شیوه دموکراسی و laissez-faire بود؛ در روسیه یک جور الیگارش‌ی ملی و سرمایه‌داری با دولتی بزرگ است، سنتزی از تجربه شوروی و نظام تزاری؛ و الی آخر. شیوه ایران از دل سه انقلاب اصیل خود بعلاوه نهضت مقاومت جاری متولد خواهد شد، و حقیقتاً خیلی جالب خواهد بود؛ و احتمالاً بیشترین مر در ساخت این شیوه سهم را نهضت ملی خواهد داشت — زیرا چون دقیقاً بنگریم رد هر نهضتی در تاریخ معاصر خود را در این دوره باشکوه باز یافتن می‌توان، و همچون پدر بزرگی یا مادر بزرگی، هم فرزند گذشته است و هم والد امروز، و هر کس با این دقیقه بزرگ قطع پیوند کند باد قرن بیست و یکم به قهقرایش خواهد برد. باری، البته به این شرط است تحقق این توسعه که کانون تمدنی گردد ایران.^{۳۰} در این باره بیش از این سخن نمی‌گوییم اینجا جای دیگر چرا که یعنی در یادداشت‌هایی درباره‌ی دموکراسی پرداخته‌ام به تفصیل بدان.

مواردی دیگر نیز افزودن می‌توان بر این سه ما اینجا لیکن مهم‌ترین‌ها را برگزیدیم.

۲. استقلال ملی یک انتخاب نیست بلکه یک ضرورت است برای ایران.

نیروهای خردورز و عقلانیت، همانها که می‌افسوسند بر ۲۸ مرداد نه چون کودتا و دخالت در سرنوشت ما بود بلکه چون زمینه‌ساز انقلاب بهمن شد، طوری از استقلال‌خواهی بزرگانی چون مصدق انتقاد می‌کنند تو گویی جز این راهی ممکن است، و عوض خرج کمک به این نهضت کردن هم و غم خود را صرف کوبیدن آن می‌نمایند. برای مثال یکی از این خردورزان گفته است: «شعاری که نه تنها در دنیا نخنما شده بلکه در کشور هم محلی از اعراب ندارد. ما ۳۰ سال است استقلال را چسبیده‌ایم و عقلانیت و اقتصاد و آزادی را فرو نهاده‌ایم. این چه شعاری است واقعاً!». اکنون ما می‌رویم به سادگی و به اختصار بررسی می‌آیا تأکید مصدق و خامنه‌ای و مشروطه‌خواهان و دیگر ملی‌گرایان بر استقلال ملی یک ژست و یک فیگور انتلکتوئلی ست یا بالعکس *صلح شرافتمندانه* (تو گویی صلح ناشر افتمندانه هم وجود دارد) و *تعامل سازنده با دنیا* و امثالهم که همگی یعنی تسلیم و واگذاری مملکت به اجانب چنین‌اند، و اینکه آیا تأکید این بزرگان بر استقلال ملی ایران بر مرز از مختصات ایران فهمی دقیق تکیه می‌دارد یا صرفاً ژستی سیاسی ست بهر برندسازی. پیش از آنکه اما با من همراه شود خواننده خود به سادگی در این امر تحقیق می‌تواند، یعنی کافی ست تنها سری به مجلات و کانالها و سایتهای انتلکتوئلی از قبیل «رادیو زمانه»، که بیشتر «رادیو ناتو» برازنده‌اش است تا همان عنوان خنثی و بی‌مسما، یا تشکلات دانشجویی بزند تا عیار ماجرا به دستش آید.

پیش از این، در واقع در بخش ۱ همین ضمیمه، گفتیم چیست استقلال ملی. پس تا اینجا چشم‌اندازی می‌داریم از مقوله استقلال ملی. اما پیش از آن که چیست ضرورت استقلال ملی برای ایران بخواهیم دیدن لازم است کاویدن در مر استقلال نداشتن. استقلال ملی نداشتن یعنی، به درجه‌ای کم یا زیاد، مستعمره بودن. اما از چه رو آماج استعمار می‌افتد یک کشور؟ ما از یراک در تاریخ مدرن بحث می‌کنیم اشکال کهن استعمار را کاری نداشته بل تنها با مدرن نسخه آن یعنی امپریالیسم سروکار می‌داریم. اصلی‌ترین عامل آماج امپریالیسم افتادن عبارت است از داشتن آنچه را که جهان صنعتی می‌نیازد خود لیکن نمی‌دارد بقدر کفایت. همین برای اثبات مر برای ایران ضرورت بودن استقلال ملی کافی ست.

نظر به رشد روزافزون صنایع انرژی‌بر، مثلاً صنعت هوشواره، مر به انرژی نیاز بالا می‌گیرد. یا مثلاً، در حالیکه انتلکتوئل‌های ما در اینجا بی‌فایده‌گی و توسعه‌سوز بودن صنعت هسته‌ای را سالهاست

اعلام کرده‌اند با صدور بیانیه‌های رنگارنگ، حتی شیخهای نفتی و فاسد خلیج فارس نیز روی به این صنعت می‌آورند؛ در چینی عصر ایرانی می‌زید که سرشار از منابع آن خاصه اورانیوم است و خودبستگی می‌تواند به‌سادگی در آن. این واقعیات می‌نمایاند آن کس که منابع می‌دارد، نه تنها معدنیست بکر که یک گوشه افتاده بل می‌نمایاند نیز که چنانچه به حال خود واگذاره گردد بازار جهانی را تصاحب می‌تواند از رهگذر آنچه مقتصدان «انحصار طبیعی» می‌نامند — چراکه چینی کشورها غالباً نه تنها از وفور منابع که از جمعیت بالا نیز بهره می‌برند — چه رسد به ایران که با هم می‌دارد منابع سرشار و انسانی سرمایه بالا را و اصلی مسئله‌اش نه اینها که نرخ پایین سرمایه‌گذاریست. مصاحبه‌ای هست مشهور از یک سیاستمدار آمریکایی، از عاملان کودتای ۲۸ مرداد، که درمورد ایران و آن کودتا می‌گوید کشوری با نفت زیاد و جمعیت بالا اسباب دردسر می‌توانست شدن؛ و بدین سان سخن ما را تأیید می‌کند.

اما چرا بسیاری از این خردورزان، این دکترهای علوم سیاسی و استادان دانشگاه و اقتصاددانها و فلاسفه اروپاگر و الی آخر، اینطور از استقلال ملی گذشته‌اند ظاهراً؟ دقیقاًتر بگوییم، اینها نه از آن گذشته‌اند بلکه اصلاً نرسیده‌اند بدان. اینان همینطور در بسته و سربسته هر چه در کتابهای عمدتاً اروپایی خود خوانده‌اند به مغز خود ریخته‌اند، بعد از یراک اروپایی بوده‌اند نویسندگان این کتب از جایگاه یک اروپایی به جهان نگران از استقلال ملی و اثرهای سخن نگفته‌اند، هم بدان خاطر که چیزی در بساط نمی‌دارد اروپا که آماج استعمار افتد هم بدین خاطر که اروپا خود چپاولگر عمده از قرون وسطی به این ور بوده. میان این نویسندگان بنابر این استقلال ملی چنان بدیهی امریست که زحمت در بابش نوشتن را هم به خود نمی‌دهند، و تازه امروز است که به وحشت افتاده‌اند از شدت مر به آمریکا وابستگی خود. همین را اما به فیلسوف ایرانی اروپاپرست بگویید ببینید اصلاً از لای دود سیگار و بخار قلیان کلمات شما را می‌شنود یا نه. این فیلسوفش است، اقتصاددان را هم منتظر بمانید باید تا از کلاس سیگنال‌گیری و پکیج‌فروشی و یا جلسه با هیئت وزیران بیرون آید تا سخن گویان از خیانت‌های روسیه و پوشالی بودن چین بگوید به شما «رابطه به هر قیمتی با هژمون مسلط پیش شرط توسعه است!» یا بگوید «۱۰ میلیارد دلار در مقابل ۱۲۰۰ میلیارد دلار... ولش کن بده بره!».

۳. مسئله فساد

اینکه می‌انبوسد فساد در جوامع ابرقدرت بدیهی امری است؛ چنانکه در بخشهای پیشین گفتیم نیز زیرا ثروت فراوان و قدرت بالا و مواردی چند دیگر خود به‌سادگی علت فساد می‌گردند — همانچه با فراغت بال اگر راه‌افتد عاقبت ساسانیان و مقدونی‌ها و امپراتوری روم و اتحاد شوروی را رقم می‌زند. درواقع، می‌شود ادعا کرد که هیچ ابرقدرتی بی‌مر در فساد غرقه شدن دستخوش زوال و نابودی نگشته است. البته پرسیدن نیز می‌توان که آیا فساد زائل می‌سازد ابرقدرت‌ها را یا مر رو به زوال ابرقدرت دستخوش فساد می‌گردد — یعنی درباب ترتیب علیت پرسیدن می‌توان. ما در اینجا وارد این بحث نمی‌شویم، بلکه فقط به همانچه می‌پردازیم که در هر مورد است حائز اهمیت: یعنی خود امر فساد. اکنون سؤالی چند مطرح می‌کنیم: ۱. فساد چیست؟ ۲. چگونه بازشناسیم‌اش؟ ۳. چگونه بنبردیم‌اش؟

* * *

واگفت فساد. گونه‌گون تعاریفی دادن می‌توان از چیستی فساد، یک تعریف خیلی باریک ولیکن من بدهم می‌خواهم اینجا. من قانون‌شکافی را فساد می‌نامم. مر در نسبت با قانون واگفتی چنانچه از فساد بدست دهیم، گرچه برون می‌افتد مسلماً پدیده‌هایی از مر بمعنای روزمره آن فساد از دایره واگفتین ما، این حسن را دارد که بسیار آسان می‌گردد بازشناختن‌اش و حتی نبردیدن‌اش. فساد در روزمره گفتمان اخلاقی امری است، فلسفی نگاهی طلب می‌کند بنابراین درباب یک مورد فساد داوری چنانچه کردن بخواهیم. حال اما در نسبت با قانون واگوییمش به یک تکنیکی و فنی قضاوت فرومی‌کاهد مسئله، و تماماً با قضات می‌افتد سروکارش. عوضاً، اهمیت خود قانون است که بالا می‌گیرد.

بازشناختن فساد را. با واگفتی که ارائه دادیم از فساد به‌سادگی پاسخ می‌یابند دو سؤال نخست. سوم سؤال لیکن قدری چغری است و پنجه در پنجه‌اش افکنیم لازم است تا چه می‌خواهد بشنود ببینیم.

نبردیدن فساد را. فریبا مسئله فساد این نیست که می‌هستد بلکه این است که کجا می‌هستد. فساد نمی‌گوید من اینجا هستم بیایید بگیریدم، بل برعکس، مرضی را مانان هر جا را مناسب باشد زمینه‌اش وامی‌گیرد. یعنی حتی وقتی اشناقتیم چیست فساد و بازشناختیم‌اش، ابزاری طلب می‌کند

نبردیدن‌اش که خود چه بسا آغاره^{۳۱} به فساد باشد — یعنی کار نمی‌کنند و دستمزد می‌گیرند در فلان اداره به نهاد نظارتی حواله لیکن بدهید آن هم از سر واکرده در هزارتوی بوروکراسی گم‌و‌گور می‌سازد پرونده را؛ یعنی چاقوکش را می‌گیرد نیروی انتظامی به قوه قضائیه حواله می‌دهد دو روز بعد آزاد می‌شود لیکن و روز از نو — خلاصه یعنی قصد واکسینه کردن دارید سرنگ ولیکن خود فاسد است. چنین اگر نمی‌بود بس آسان می‌بود مر فساد را نبردیدن، و هیچ کشوری طولانی‌مدت مشغول فساد نمی‌شد. پس اینک چگونه ممکن است رستن از این فساد ریشه‌ای؟

همانطور که پیش از این گفتیم و تجربه تاریخی نیز نمایانده، بسیار پیش می‌آید که چنان غرقه در فساد می‌گردد جامعه‌ای که ابزارهای ضدفساد نیز خود کمابیش فاسد می‌گردند. در جامعه‌ای چنین افشاگریها نیز پیگیرانه و با جدیت سرکوبه می‌گردد و همین خود می‌رساند افشاگری حربه‌ایست بس ضدفساد. از این گذشته، حتی در مملکتی که از هستی ساقط شده است دستگاه قضایی‌اش، افشاگری، یعنی عیان‌سازی مناسبات اجتماعی فرد، بیهوده امری نیست چنانکه اورول گفته است:

این امر به خوبی گرایش به توتالیتاریسمی را نشان می‌دهد که در تصور آنارشیست‌ها یا صلح‌جویان از جامعه نهفته است. در جامعه‌ای که قانون وجود ندارد، و در عالم نظر زور و اجباری در کار نیست، تنها داور و حکم برای رفتار آدمی افکار عمومی است. اما افکار عمومی به علت کشش بسیار قوی به هم‌رنگی و هماهنگی و دنباله‌روی در میان حیوانات گروه‌جو، نسبت به هر نظام قانونی شکیبایی و بردباری کمتری دارد. وقتی انسان‌ها تحت نفوذ امر و نهی هستند، فرد تا اندازه‌ای رفتار و عادت غیرعادی در پیش می‌گیرد؛ وقتی انسان‌ها به فرض تحت فرمان و پیرو «عشق» و «خرد» باشند، فرد برای اینکه فکر و رفتارش دقیقاً به همان شیوه فکر و رفتار هر فرد دیگری باشد، مدام خود را تحت فشار قرار می‌دهد.^{۳۲}

نکته‌ای دیگر نیز البته این سخن دربرمی‌دارد، اینکه دزدی ارز حساسیت دزدان دیگر را بر نمی‌انگیزد. اما وقتی هنوز نقد سیاست و نقد اقتصاد و افشاگریها ادامه می‌دارد، وقتی انتقاد و مبارزه به نیپیلیسم دی‌ماهی نداده است جای خود را، آنوقت می‌توان بر قدرت این آخرین حربه عمومی ضدفساد صحنه نهاد؛^{۳۳} اما اینکه چرا قدرتی می‌هستند چنین خود پرسشی‌ست که از دزدان ارز و حامیان دزدترشان پرسیدن می‌باید.

۳۱ آغشته

۳۲ به نقل از جرج وودکاک، آنارشیسم، فصل ۳، ترجمه هرمز عبداللهی.

۳۳ یک مثال خوب برنامۀ «جدال» از علی علینزاده است.